

راهبرد و دیپلماسی رقابتی قدرت‌های بزرگ در آمریکای لاتین

مسعود اسلامی*

بهنام دنیاجو**

چکیده

تغییر در نوع نگرش و رویکرد قدرت‌های بزرگ نسبت به منطقه آمریکای لاتین و همچنین تغییر در ماهیت روابط آنها با کشورهای این منطقه، موجب تحول در رفتارها و اقدامات دیپلماتیک آنها شده است. پرسش اصلی پژوهش حاضر این است که آیا برآیند این تغییرات منجر به شکل‌گیری نوعی دیپلماسی رقابتی بین قدرت‌های بزرگ شامل ایالات متحده آمریکا، چین، روسیه و اتحادیه اروپا در منطقه آمریکای لاتین شده است؟ در این صورت، مؤلفه‌های اساسی الگوی مزبور چیست و چگونه می‌توان آن را تبیین و تحلیل کرد؟ برای یافتن پاسخ به این پرسش اصلی، مقاله حاضر بر این فرضیه استوار است که در شرایط کنونی روابط بین‌الملل به دلیل گذار نظم جهانی به سوی نظام چندقطبی و کاهش قدرت ایالات متحده آمریکا، این کشور برخلاف گذشته قادر به اعمال نفوذ گسترده سیاسی و نظامی در کشورهای آمریکای لاتین نیست. از این رو، مهم‌ترین رقبا آمریکا در سطح جهانی با اغتنام فرصت، طی سالیان اخیر حضور اقتصادی و نظامی خود را در آمریکای لاتین تقویت کرده و به رقابت دیپلماتیک گسترده‌ای مبادرت ورزیده‌اند. با عنایت به ماهیت و ویژگی‌های موضوع مقاله، تحقیق در چرایی و چگونگی شکل‌گیری الگوی جدید رقابت دیپلماتیک بین قدرت‌های بزرگ در آمریکای لاتین، مستلزم پرداختن به شاخصه‌های علمی-پژوهشی دانش روابط بین‌الملل و تلفیق آن با جنبه‌های کاربردی حرفه دیپلماسی به‌مثابه فن روابط بین‌الملل است. از این رو، ابتدا با استفاده از روش تحلیل و تطبیق، مبانی نظری و راهبرد دیپلماسی منطقه‌ای قدرت‌های بزرگ در آمریکای لاتین مورد واکاوی و مقایسه قرار گرفته و سپس با تکیه بر برخی شاخصه‌های مطرح در حرفه دیپلماسی نظیر اظهارات، موضع‌گیری‌ها، رفتارها، تصمیمات و اقدامات دولتمردان، الگوی رقابت بین قدرت‌های مورد نظر از منظر دیپلماسی مورد ارزیابی حرفه‌ای و تطبیق کاربردی قرار می‌گیرد. در این تحلیل و ارزیابی، شکل‌گیری الگوی دیپلماسی رقابتی قدرت‌های بزرگ در منطقه آمریکای لاتین متغیر وابسته‌ای فرض شده است که تابعی از متغیرهای مستقلی همچون افول قدرت هژمونیک آمریکا، منافع راهبردی قدرت‌های بزرگ و شرایط در حال گذار روابط بین‌الملل و ویژگی‌های کشورهای این منطقه است.

واژگان کلیدی

دیپلماسی رقابتی، سیاست منطقه‌ای، ایالات متحده آمریکا، فدراسیون روسیه، جمهوری خلق چین، آمریکای لاتین

* استادیار دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه (نویسنده مسئول)

Email: masoudislami@gmail.com

** کارشناس ارشد مطالعات آمریکای لاتین دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه

Email: donyajou2020@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۹۵/۶/۲۳

تاریخ ارسال: ۹۵/۲/۸

فصلنامه راهبرد / سال بیست و پنجم / شماره ۸۰ / پاییز ۱۳۹۵ / صص ۳۴-۵

جستار گشایی

آمریکای لاتین در برهه‌های زمانی متفاوت همواره شاهد حضور و نفوذ قدرت‌های بزرگ بوده است. اسپانیایی‌ها، سپس پرتغالی‌ها، انگلیسی‌ها و در مرحله آخر آمریکایی‌ها به‌عنوان کنشگران متنفذ این منطقه شناخته شده‌اند. از سوی دیگر، در طول دوران جنگ سرد شوروی هم از تلاش‌های خود برای ایجاد و تقویت جنبش‌های چپ مارکسیستی در آمریکای لاتین و حمایت از رهبران و نهضت‌های ضدامپریالیستی در این منطقه فروگذار نکرد و از جمله در کوبا، شیلی، نیکاراگوئه و آرژانتین دامنه نفوذ خود را گسترش داد. این وضعیت، آمریکای لاتین را به یکی از مناطق مهم رویارویی و رقابت تنش‌آلود بین دو ابرقدرت شرق و غرب تبدیل کرد و آن دو را در خلال بحران موشکی کوبا تا آستانه جنگ پیش برد. وضعیتی که به دنبال پایان جنگ سرد و به دلیل تغییرات اساسی در عرصه روابط بین‌الملل دچار تحول بنیادین شد و معادلات جدیدی در منطقه رقم خورد.

گسترش فزاینده روابط این چهار قدرت بزرگ جهانی با منطقه آمریکای لاتین و همچنین تغییر در نگرش و عملکرد ایالات‌متحده نسبت به کشورهای این منطقه به دلیل الزامات ناشی از پایان جنگ سرد و تحولات سیاسی و اقتصادی کشورهای این منطقه از مؤلفه‌های الگوی رقابت قدرت‌های بزرگ در این منطقه مهم به شمار می‌رود. در این میان پکن با رویکرد اقتصادی-سیاسی، مسکو با رویکرد سیاسی- نظامی و اتحادیه اروپا با دیدگاه اقتصادی، فرهنگی و سیاسی اقدام به گسترش روابط خود با کشورهای منطقه مذکور کرده‌اند.

بر این اساس، چین می‌کوشد با صادرات محصولات صنعتی، اعطای وام‌های بلندمدت و خرید مواد اولیه، علاوه بر پیشبرد راهبرد اقتصادی خود، از نظر سیاسی نیز تغییر دیدگاه یازده کشور لاتینی که تایوان را به رسمیت شناخته‌اند، تعقیب کند. همچنین چین با استفاده از نفوذ خود در آمریکای لاتین در پی پاسخ به سیاست موسوم به «چرخش به سمت آسیا»^(۱) ایالات‌متحده و تحرکات این کشور در دریای چین جنوبی است. روسیه نیز به دلیل رقابت‌های دیرینه با آمریکا، به‌ویژه تحولات اخیر در روابط خود با همسایگان (از جمله اوکراین و گرجستان) به دنبال جبران حضور آمریکا در مناطق پیرامونی خود بوده و در این راستا سعی در استفاده بیشینه از توان و ظرفیت کشورهای چپ‌گرای منطقه آمریکای لاتین برای بسط حضور نظامی خود دارد. اتحادیه اروپا نیز با توجه به ظرفیت‌های فرهنگی و اقتصادی خود سعی بر کسب منافع اقتصادی و سیاسی خود در آمریکای لاتین از جمله همسو کردن کشورهای این منطقه با مواضع خود در قبال موضوعات بین‌المللی همچون مبارزه با مواد مخدر، مسائل زیست‌محیطی و نهادهای بین‌المللی دارد. ایالات‌متحده در پاسخ به حضور رقبای سنتی خود در

آمریکای لاتین به طیف وسیعی از اقدامات سیاسی و اقتصادی دست زده است که از آن جمله می‌توان به تلاش برای درگیر کردن چین و روسیه در مناطق پیرامونی خود، امضا و اجرای قرارداد ترانس پاسیفیک، عادی‌سازی روابط با کوبا و نظایر آن اشاره کرد.

از مجموع و برابند کنش و واکنش‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی قدرت‌های بزرگ در آمریکای لاتین چنین برمی‌آید که این منطقه از اهمیت راهبردی فزاینده‌ای برای آنها برخوردار است، به‌گونه‌ای که آنان را به‌سوی الگوی پیچیده‌ای از رقابت راهبردی و دیپلماتیک سوق داده است. مقاله حاضر کوششی است در جهت شناخت و تحلیل منافع راهبردی و ملاحظات دیپلماتیک این قدرت‌ها در محیط‌های پیرامونی و رقابتی خود که به الگوی رفتاری آنها در منطقه آمریکای لاتین شکل می‌دهد.

۱. رویکرد قدرت‌های بزرگ در آمریکای لاتین

۱-۱. تحول راهبرد و دیپلماسی ایالات‌متحده در آمریکای لاتین

سیاست خارجی ایالات‌متحده در قبال آمریکای لاتین می‌تواند مصداق کاملی برای نظریه ثبات هژمونیک در روابط بین‌الملل باشد. این نظریه که یکی از زیرشاخه‌های مکتب واقع‌گرایی است، جریان منظم و با ثبات اقتصاد بین‌المللی لیبرال را مستلزم مدیریت جهانی یک قدرت برتر می‌داند. قدرت برتر یا هژمون از یک‌سو دارای بزرگ‌ترین و قوی‌ترین قابلیت‌های اقتصادی همراه با سطح بالایی از نیروی نظامی و نفوذ ایدئولوژیک است و از سوی دیگر، مروج فعال اقتصاد لیبرال در عرصه بین‌الملل است. بر اساس نظریه ثبات هژمونیک، از آنجاکه عرصه روابط بین‌الملل صحنه رقابت و نزاع دولت‌ها (دولت‌ملت‌ها) بر سر قدرت است و همچنین از آنجاکه قدرت پدیده‌ای نسبی است، جریان آزاد اقتصاد بین‌الملل نیز تابع معادلات قدرت است و با دست‌نمایی تحقق نمی‌یابد. قدرت هژمون با تکیه بر سلطه بلامنازع خود، ضمن جلب رضایت دولت‌های ضعیف‌تر به‌ویژه قدرت‌های درجه دوم، آنان را به تمکین در قبال الزامات قدرت متکی بر اقتصاد لیبرال وادار می‌کند. از این منظر، وجود هژمون در روابط بین‌الملل این امکان را بهتر فراهم می‌کند که الزامات و هنجارهای غالب در یک حوزه موضوعی خاص اجرا شود. در چنین شرایطی، کنارگذاشتن یا فروپاشی هژمون باعث برهم‌خوردن ثبات و دگرگونی رژیم حاکم بر مناسبات بین‌المللی خواهد شد (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۱۴۲-۱۴۰).

با بهره‌گیری از آموزه‌های نظریه ثبات هژمونیک، تحولات دیپلماسی ایالات‌متحده در آمریکای لاتین طی دو سده گذشته را می‌توان ذیل دو محور اصلی تحلیل و ارزیابی کرد. محور نخست مربوط به مناسبات و روابط دوجانبه و منطقه‌ای این کشور با مجموعه و یکایک

دولت‌های این منطقه است و محور دوم معطوف به نوع واکنش ایالات‌متحده به حضور و نفوذ قدرت‌های بزرگ رقیب در منطقه آمریکای لاتین است.

پس از آنکه ناپلئون شکست خورد و کشورگشایی‌های وی سرانجام به ناکامی رسید، دولت‌های فاتح اروپایی در سال ۱۸۱۵ به توافق نهایی بر سر تقسیم مناطق تحت سلطه و استعمار خود در سراسر جهان دست یافتند. آمریکای لاتین نیز منطقه وسیعی بود که بین استعمارگران تقسیم شد، اما هشت سال بعد از کنگره وین؛ یعنی در سال ۱۸۲۳، رئیس‌جمهور وقت آمریکا، جیمز مونروئه^۱ تصمیم گرفت ایالات‌متحده را تا حد امکان از درگیر شدن در کشمکش‌های درون اروپایی کنار بکشد و از مداخلات دیرینه اروپا در منطقه آمریکای لاتین نیز جلوگیری کند. وی با مطرح کردن ایده‌ای که به دکترین مونروئه معروف شد، حضور مقتدرانه ایالات‌متحده را در آمریکای لاتین کلید زد. دکترین مونروئه شامل دو اصل «ضرورت تشکیل مستعمرات جدید» و «جلوگیری از مداخله کشورهای اروپایی در قاره آمریکا» بود. دکترین مزبور آغازی بر سلطه سیاسی و انحصار اقتصادی ایالات‌متحده در آمریکای لاتین طی دو قرن گذشته به شمار می‌رود (ساعی، ۱۳۷۸: ۵۳).

تئودور روزولت^۲، رئیس‌جمهور آمریکا در سال ۱۹۰۴ با پیگیری و اقدامات خود دکترین مونروئه را وارد مرحله جدیدی کرد و سیاست فعال ایالات‌متحده در آمریکای لاتین را با رویکرد سیاسی و نظامی برای یک قرن مشخص نمود. او گفت: «ما برخلاف میل باطنی خود ناگزیریم برای حفظ امنیت و حقوق خود هر جا در قاره آمریکا لازم باشد، دست به مداخله نظامی بزنیم» (نقیب‌زاده، ۱۳۸۵: ۱۲۲). با شروع جنگ جهانی اول، آمریکای لاتین امیدوار بود که از پیامدهای آن دور بماند. در اوت ۱۹۱۴ بسیاری از کشورهای منطقه اعلام بی‌طرفی کردند. در طول جنگ، مهاجران اروپایی که در کشورهای منطقه بودند، اصرار می‌کردند که کشورهای آمریکای لاتین به نفع کشورهای مبدأ آنها وارد جنگ شوند. بسیاری از این مهاجران نیز برای جنگ به کشورهای خود بازگشتند. با وجود کارشکنی‌ها و حوادثی که رخ می‌داد، هیچ‌یک از کشورهای منطقه بی‌طرفی خود را به‌طور رسمی کنار نگذاشتند تا اینکه آمریکا وارد جنگ شد. به دنبال این امر آمریکای لاتینی‌ها نیز اعلام عدم بی‌طرفی کرده و علیه آلمان وارد جنگ شدند (Genini, 2015).

با گذر زمان، روند وابستگی آمریکای لاتین به آمریکا بیشتر شد به‌گونه‌ای که در خلال دهه ۱۹۳۰ میلادی در اثر بروز بحران اقتصادی سال ۱۹۲۹ در بازار بورس آمریکا و روی آوردن

1. James Monroe

2. Theodor Roosevelt

آمریکا به سیاست‌های حمایت‌گرانه تجاری، آمریکای لاتین بازار سنتی صادرات خود به آمریکا را از دست داد. در خلال جنگ جهانی دوم، جریان واردات کالاهای مصرفی از شمال به آمریکای لاتین گسسته شد، لذا کشورهای آمریکای لاتین در جستجوی خودکفایی و توسعه صنایع داخلی برآمدند و در راستای جانشین کردن محصولات داخلی برای کالاهای وارداتی، موانع حمایتی ایجاد کردند (هنریک، ۱۳۵۹: ۱۲۲). در واقع، حمایت از صنایع داخلی در آمریکای لاتین در دوره یادشده، به‌عنوان گزینه‌ای بود که در نتیجه بحران اقتصادی در آمریکا و نه بر اساس تمایل کشورهای آمریکای لاتین به وجود آمده بود.

با اوج‌گیری جنگ سرد و افزایش تنش میان آمریکا و شوروی، ایالات‌متحده بنا بر ملاحظات راهبردی و تقابل نظامی و ایدئولوژیک با بلوک شرق، آمریکای لاتین را به‌عنوان حوزه نفوذ انحصاری خود قلمداد کرد و کوشید میزان نفوذ بازیگران خارجی در امور این منطقه را به‌شدت کاهش دهد. پس از پایان جنگ سرد و فروپاشی شوروی و از بین رفتن خطر کمونیسم، نگاه آمریکا به آمریکای لاتین از حالت صرف نظامی مبتنی بر دکترین سد نفوذ ترومن خارج شد. جرج بوش پدر در سال ۱۹۹۰ پیشنهاد ایجاد منطقه تجارت آزاد آمریکایی^۳ را مطرح کرد و در سال ۱۹۹۴ در دوران ریاست جمهوری کلینتون، موافقت‌نامه تجارت آزاد آمریکای شمالی (نفتا)^۴ با مشارکت ایالات‌متحده، کانادا و مکزیک شکل گرفت.

در دوران جنگ سرد، کوبا و نیکاراگوئه تنها متحدان قابل اعتماد روسیه در آمریکای لاتین بودند، اما فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی موجب شد این دو کشور تا حدود زیادی نقش‌آفرینی سابق خود را از دست بدهند. در دوران پساجنگ سرد، روسیه دوستان و متحدان بیشتری در آمریکای لاتین به‌دست آورد که از آن جمله می‌توان به ونزوئلا، کوبا، بولیوی، اکوادور، نیکاراگوئه و السالوادور اشاره کرد. با ورود به هزاره سوم برخی از کشورهای آمریکای لاتین به دنبال رهایی از سلطه استعماری ایالات‌متحده و خروج از زیر بار بدهی‌های کلان ارزی تحمیل‌شده به این منطقه توسط نهادهای مالی و پولی بین‌المللی و حضور پررنگ در عرصه بین‌المللی بودند. بدیهی است که حرکت در مسیر دستیابی به اهداف ذکرشده نیازمند اصول و چارچوب مناسب بود، لذا کشورهای آمریکای لاتین تغییر مسالمت‌آمیز به سمت ایدئولوژی‌های چپ‌گرایانه از طریق روندهای دموکراتیک با عنوان «سوسیالیسم قرن بیست‌ویکم» یا «چپ نوین» گرایش پیدا کردند. واشنگتن همواره درباره رهبران سوسیالیست و کمونیست آمریکای لاتین نگرانی داشت و آنها را متهم به ارتباط با اتحاد جماهیر شوروی می‌کرد. بعد از فروپاشی شوروی تا

3. FTAA: Free Trade Area of Americas

4. NAFTA: North American Free Trade Area

حدودی از حساسیت‌های ایدئولوژیکی آمریکا نسبت به حکومت‌های طرفدار ایدئولوژی چپ کاسته شد. از سوی دیگر، با وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر، واشنگتن تمام توان خود را صرف مبارزه با دولت‌های به اصطلاح حامی تروریسم کرد و درگیر دو جنگ فرسایشی در عراق و افغانستان شد. همین عامل منجر به این شد که کشورهای واقع در آمریکای لاتین در تصمیم‌گیری‌هایشان نسبت به گذشته احساس قدرت مانور و استقلال بیشتری کنند.

عامل دیگر گرایش به چپ، تمایل به دموکراسی در عرصه سیاست جهانی بود که به رهبران چپ‌گرای آمریکای لاتین اجازه می‌داد تا حمایت مردمی را از ایده‌های خود داشته باشند؛ چرا که با توجه به نابرابری‌های موجود در آمریکای لاتین، اقبال طبقه‌های پایین جامعه به ایده‌های مساوات‌گرایانه بیشتر بود (Anand, 2010: 1-2). مجموع عوامل گفته‌شده همراه با عواقب ناگوار اصلاحات اقتصادی انجام‌شده دهه ۸۰ که در مواردی مانند افزایش فقر در آمریکای لاتین از ۱۱۲ میلیون نفر -۳۵ درصد در سال ۱۹۸۳ به ۱۸۳ میلیون نفر- ۴۴ درصد در سال ۱۹۸۹ (ساعی، ۱۳۷۸: ۸۵)، افزایش نرخ بیکاری کارکنان دولت در نتیجه سیاست‌های تعدیل کارکنان دولت، کاهش هزینه‌های دولت در زمینه‌های بهداشت و آموزش و در نتیجه پایین آمدن نرخ سواد و افزایش مرگ‌ومیر، کاهش ۱۰/۷ تولید ناخالص داخلی از سال ۸۲ تا ۸۹ (به غیر از شیلی و کلمبیا که نرخ افزایشی دارند) و افزایش نرخ تورم میانگین قاره‌ای از ۶۵ درصد در سال ۸۶ به ۱۱۸۶ درصد در سال ۹۰ (Teachman, 2001: 67)، بروز داشت، منجر به تمایل مردم این منطقه به سمت سوسیالیسم شد.

بنابراین، نوعی جنبش اجتماعی و تغییر جهت انتخاباتی به سمت چپ ایجاد شد و این تغییر جهت در انتخاب لوئیس ایناسیو لولا داسیلوا^۵ از حزب کارگران چپ‌گرای برزیل در سال ۲۰۰۲، نستور کریشنر^۶ از حزب چپ میانه آرژانتین در سال ۲۰۰۳ و جانشینش کریستینا فرناندز دو کریشنر^۷ در سال ۲۰۰۷، تاباره واسکز^۸ از حزب چپ میانه اروگوئه در سال ۲۰۰۵، اوو مورالس^۹ از سوسیالیست‌های بولیوی در سال ۲۰۰۵، میچله باشلت^{۱۰} از حزب سوسیالیست شیلی در سال ۲۰۰۶، دنیل اورتگا^{۱۱} از جنبش ساندنیست‌ها در نیکاراگوئه در سال ۲۰۰۶،

5. Luiz Inacio Lula Da Silva

6. Nestor Krichner

7. Cristina Fernandez De Krichner

8. Tabare Vasquez

9. Evo Morales

10. Michelle Bachelet

11. Daniel Ortega

رافائل کوررئا^{۱۲} از حزب چپ مسیحی اکوادور در سال ۲۰۰۷ و فرناندو لوگو^{۱۳} از اسقف‌های کاتولیک پاراگوئه در سال ۲۰۰۸ مشهود بود (والرشتاین، ۱۳۸۵: ۱۳-۱۲). این در حالی بود که در طول دهه ۹۰ تا سال ۲۰۰۰ فقط دو کشور کوبا (با انقلاب کمونیستی سال ۱۹۵۹) و ونزوئلا با روی کار آمدن چاوز در سال ۱۹۹۸ در زمره کشورهای چپ منطقه به شمار می‌آمدند.

ظهور این دولت‌های چپ‌گرا در حیاط خلوت آمریکا به همراه مخالفت آنها با سیاست‌های واشنگتن (با درجات متفاوتی از شدت و ضعف) زمینه‌ساز تمایل کشورهای یادشده به ایجاد ترتیبات منطقه‌ای بدون حضور آمریکا همچون آلبا،^(۴) اونسور، سلاک و همچنین فراهم‌شدن فرصت مناسب برای کشورهایی چون روسیه و چین به منظور نقش‌آفرینی در مناطق پیرامونی آمریکا شد. از سوی دیگر، کشورهای مخالف با سیاست‌های واشنگتن همچون ونزوئلا نیز که به دنبال کاهش میزان صادرات نفتی خود به آمریکا بودند، چین را به‌عنوان جایگزین مناسبی در این خصوص یافتند و بدین ترتیب میزان صادرات نفت خام ونزوئلا به چین و در مقابل میزان وام‌های اعطایی چین به ونزوئلا به‌طور چشمگیری افزایش یافت. مجموع وام‌های اعطایی چین به آمریکای لاتین از سال ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۵ روند افزایشی یافت و این کشور با پشت سر گذاشتن اتحادیه اروپا به دومین شریک تجاری آمریکای لاتین (پس از آمریکا) تبدیل شد. مجموع موارد مذکور، آمریکا را مجبور به بازبینی سیاست‌های قبلی خود در قبال کوبا به امید ممانعت از نفوذ هر چه بیشتر بازیگران فرامنطقه‌ای در امور آمریکای لاتین و کاستن از قدرت و نقش رهبری هاوانا در زمینه سیاست‌های ضدآمریکایی کرد.

با عنایت به روند افول تدریجی نظام تک‌قطبی مورد نظر آمریکا، روسیه به دلیل احساس خطر از نفوذ آمریکا در حوزه پیرامونی خود که با تحریک انقلاب‌های رنگین رو به تزاید گذاشته بود، به گرجستان حمله نظامی کرد و در نهایت خودمختاری مناطق اوستیای جنوبی و آبخازیا را رسمیت بخشید. در آن مقطع، غرب به‌ویژه آمریکا به دلایل عدیده‌ای از جمله بحران اقتصادی، درگیری در جنگ عراق و افغانستان و مسئله هسته‌ای ایران از خود واکنش فوق‌العاده‌ای نشان نداد و روسیه عملاً در حوزه پیرامونی، برای نخستین‌بار پس از فروپاشی شوروی در دهه ۹۰ میلادی قدرت خود را به‌طور تعیین‌کننده‌ای نشان داد. مرحله دوم این فرایند در سال ۲۰۱۰ هم‌زمان با اوج‌گیری تحولات سیاسی در خاورمیانه به‌ویژه در بحران سوریه و خطر تروریسم داعش مطرح شد. مرحله سوم نیز در سال ۲۰۱۴ با بروز بحران اوکراین و الحاق کریمه به روسیه شکل گرفت. در این مقطع زمانی، آمریکا و متحدان اروپاییش تصمیم

12. Rafael Correa

13. Fernando Lugo

به واکنش علیه اقدامات کرملین گرفته و تحریم‌هایی را بر ضد این کشور وضع کردند که به دنبال آن تحولاتی رخ داد که روسیه را به بازنگری در راهبرد، سیاست خارجی و مناسبات خود با غرب واداشت. از منظر راهبرد ژئوپلیتیک و دیپلماسی رقابتی بین قدرت‌های بزرگ می‌توان مشغول کردن روسیه به مناطق پیرامونی خود را به‌عنوان مانعی جدی در مسیر جاه‌طلبی‌های این کشور برای حضور در دیگر مناطق جغرافیایی جهان از جمله آمریکای لاتین ارزیابی کرد.

بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر مبارزه با تروریسم، جنگ پیشگیرانه و تمرکز بر عراق و افغانستان، به موضوع اصلی در سیاست خارجی آمریکا تبدیل شد و تحت تأثیر جو حاکم ناشی از آن نگرانی‌هایی درباره گروه‌های رادیکال در برخی کشورهای آمریکای لاتین به‌وجود آمد و مبارزه با گروه‌های تروریستی در کلمبیا نیز شدت گرفت (Aguirra, 2005). این وضعیت با توجه به سیاست‌های انقلابی ایالات متحده منجر به کاسته شدن از نفوذ و قدرت آمریکا در شکل‌دهی به حوادث آمریکای لاتین شده است.^(۳) در پی انتخاب اوباما به‌عنوان رئیس‌جمهور آمریکا، تغییرات ملموسی در سیاست خارجی این کشور در قبال آمریکای لاتین رخ داد و موضوعاتی همچون امضای قرارداد ترانس پاسیفیک، چگونگی مدیریت ورود مهاجران غیرقانونی به آمریکا و تغییر رویه ایالات متحده در قبال کوبا از جمله اولویت‌های واشنگتن در آمریکای لاتین شد.

عادی‌سازی روابط با کوبا را می‌توان مهم‌ترین اقدام آمریکا برای ممانعت از نفوذ بیشتر رقبای خود در آمریکای لاتین تلقی کرد. اهمیت این موضوع با عنایت به نقش پیشرو کوبا در میان کشورهای متمایل به نهضت‌های چپ‌گرایانه آمریکای لاتین و تلاش آمریکا برای کاستن از میزان مخالفت این گروه از کشورها با سیاست‌های واشنگتن قابل درک است. ایالات متحده با عنایت به عدم موفقیت تحریم‌های اعمالی علیه کوبا در دست‌یافتن به هدف اعلامی خود از یک‌سو، منازعه مداوم با کشورهای آمریکای لاتین در خصوص حضور کوبا در اجلاس سران کشورهای آمریکایی^(۴) و فشارهای جامعه بین‌المللی برای لغو تحریم‌های اعمالی آمریکا علیه کوبا در نهایت این واقعیت را پذیرفت که بهبود روابط با هاوانا منجر به ایجاد فضای مناسب و بهبود چهره آمریکا در آمریکای لاتین خواهد شد و از سوی دیگر از میزان تخاصمات سایر کشورهای پیرو کوبا در منطقه، به‌ویژه ونزوئلا علیه آمریکا خواهد کاست. از این‌رو، ایالات متحده آمریکا و کوبا پس از انجام ۱۸ ماه مذاکرات محرمانه، سرانجام در ۱۷ دسامبر سال ۲۰۱۴ آغاز روند عادی‌سازی روابط خود را اعلام و در ادامه ۲۰ جولای سال ۲۰۱۵ را به‌عنوان روز بازگشایی سفارتخانه‌های دو طرف در پایتخت‌های یکدیگر اعلام کردند.

واکنش آمریکا به حضور چین در آمریکای لاتین تاکنون با آرامش همراه بوده است. در همین راستا، پس از سفر سال ۲۰۰۶ هو جین تائو (رئیس‌جمهور وقت چین به واشنگتن)

طرفین اقدام به طراحی سازوکاری برای شفافیت دوجانبه از طریق تثبیت دیالوگ در زمینه آمریکای لاتین کردند. این سازوکار در دوران ریاست جمهوری *اوباما* نیز به کار خود ادامه داده و تاکنون دو کشور چندین دور با یکدیگر در این خصوص مذاکره کرده‌اند. در واقع هدف آمریکا از این کار محدود کردن اقدامات سیاسی چین در برخی از کشورهای منطقه همچون ونزوئلا و کوبا بود. با این حال، باید اشاره کرد که فروش جزئی ادوات نظامی چینی به برخی از کشورهای آمریکای لاتین از جمله فروش ۱۸ فروند جنگنده از سوی این کشور به ونزوئلا در سال ۲۰۱۰ منجر به حساسیت نهادهای امنیتی آمریکا به فعالیت‌های چین در منطقه شده است. این موضوع، به ویژه با توجه به سیاست اوباما موسوم به چرخش به سمت آسیا و افزایش تنش بین چین و متحدان آمریکا در دریای چین جنوبی می‌تواند به پیچیدگی رقابت چین و آمریکا در آمریکای لاتین و تنش در روابط دو کشور بیفزاید (Hilton, 2013: 6).

یکی دیگر از اقدامات آمریکا برای مقابله با نفوذ چین حمایت از ابتکار مشارکت ترانس پاسیفیک^{۱۴} در مقابل طرح ارائه شده از سوی پکن در جریان اجلاس سران اپک^{۱۵} در نوامبر ۲۰۱۴ مبنی بر امضای قرارداد تجارت آزاد منطقه‌ای آسیا-اقیانوسیه است. طی دو سال اخیر جمهوری خواهان سنای آمریکا لایحه افزایش اختیارات رئیس جمهور آمریکا برای انعقاد قرارداد تجارت آزاد با ۱۱ کشور منطقه آسیا و اقیانوسیه در چارچوب مشارکت ترانس پاسیفیک را تصویب و بدین ترتیب اوباما را مجبور به پیوستن به قرارداد مذکور تا پایان دوره ریاست جمهوری خود کردند. این طرح واشنگتن در واقع طرحی برای کاهش نفوذ چین در منطقه مذکور است.^(۵)

به موازات راهبرد و دیپلماسی رقابتی ایالات متحده مبنی بر مشغول کردن روسیه به مناطق و مسائل پیرامونی خود، تلاش برای درگیر کردن چین در مناطق پیرامونی خود از دیگر اقدامات واشنگتن برای مقابله با بسط نفوذ پکن در آمریکای لاتین است. در ارتباط با چین، واشنگتن در پی مانور دادن و بهره‌برداری از مناقشه پکن با همسایگان خود در دریای چین جنوبی است. دریای مذکور حدود ۲۵۰ جزیره دارد که مساحت آنها در مجموع به ۱۵ کیلومتر مربع می‌رسد. این جزایر اغلب خالی از سکنه و گاه بیشترشان زیر آب است. به جز چین، ویتنام، فیلیپین، مالزی و برونئی نیز بر کل یا بخش‌هایی از این جزایر ادعای مالکیت دارند. رقابت این کشورها تنها بر ادعای مالکیت جزایر خلاصه نمی‌شود. آنها با ساخت جزایر مصنوعی تلاش می‌کنند ادعای خود را تثبیت کنند. این در حالی است که آمریکا نیز در راستای ایجاد محدودیت برای بسط قدرت

14. Trans Acific Artnershi

15. AEC

چین در این منطقه حضور فعالی دارد. واشنگتن، پکن را به پیگیری برنامه احیای زمین (خشک کردن دریا و تبدیل آن به جزایر مصنوعی) در مجمع‌الجزایر اسپراتلی^{۱۶} در دریای چین جنوبی متهم و اعلام کرده که ادعاهای ارضی چین در جزایر مصنوعی می‌تواند به نظامی شدن بیشتر منطقه منجر شود. در واقع نگرانی آمریکا این است که پکن با افزایش حضور نظامی در دریای چین، دست بالا را در این منطقه استراتژیک داشته باشد.

این در حالی است که پکن از اقدامات خود در دریای جنوبی دفاع کرده و مدعی است واشنگتن پکن را به اقدامی متهم می‌کند که سایر کشورها نیز مشابه آن را انجام می‌دهند، اما آمریکا در برابر آنها سکوت می‌کند. دولت آمریکا طی سال‌های اخیر تلاش کرده از کشورهایی که با پکن در خصوص مالکیت بخش‌هایی از دریای چین اختلاف دارند، پشتیبانی کند. فیلیپین، ویتنام، مالزی و برونئی با چین بر سر مالکیت بخش‌هایی از دریای جنوبی چین اختلاف دارند و از بین کشورهای مدعی مالزی و برونئی بنا به ملاحظات کمتر در پی طرح ادعای ارضی خود هستند، اما فیلیپین و ویتنام طی یک سال گذشته تنش‌های زیادی با پکن داشته‌اند. در این راستا، ویتنام و آمریکا اخیراً توافقنامه همکاری نظامی امضا کردند. همچنین آمریکا بزرگ‌ترین تأمین‌کننده تجهیزات و آموزش‌های نظامی به فیلیپین است که پیش‌تر چندین قرارداد همکاری نظامی و خرید تسلیحاتی بزرگ نیز در این خصوص با واشنگتن امضا کرده است (Glaser, 2012: 2-6).

۲. دیپلماسی نوین چین در آمریکای لاتین

به لحاظ نظری، آموزه‌های سازه‌نگاری و نوکارکردگرایی چارچوب مناسبی برای درک رفتار سیاست خارجی چین در آمریکای لاتین در اختیار ما قرار می‌دهد. در چارچوب آموزه‌های سازه‌نگاری برای تبیین و تحلیل سیاست خارجی علاوه بر عوامل مادی (قدرت) لازم است به عوامل معنوی (هویت، گفتمان، قواعد و هنجارها) و نیز به نوع برداشت تصمیم‌گیرندگان، دولت و ساختار نظام بین‌الملل توجه کرد. سیاست خارجی چین در دهه‌های گذشته با تغییرات اساسی مواجه بوده است. در حالی که محور اصلی سیاست خارجی مائو (۱۹۷۸-۱۹۴۹) بر توسعه و حمایت از ایدئولوژی کمونیستی و جنبش‌های آزادی‌بخش در جهان استوار بود، پایه‌های سیاست خارجی چین بعد از مائو بر عمل‌گرایی و ضرورت تأمین صلح جهانی و توسعه اقتصادی چین بنا شد. دنگ ژیاوپینگ^{۱۷} که بعد از مرگ مائو به قدرت رسید، هدف سیاست خارجی چین را توسعه اقتصادی قرار داد. پس از وی جیانگ زمین^{۱۸} به دنبال توسعه روابط با قدرت‌های

16. Stratlys

17. Deng Xiaoping

18. Jiang Zemin

بزرگ جهان بود و هوجین تائو^{۱۹} بر سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز، همسایه خوب و دیپلماسی پیرامون تأکید داشت.

یکی از عوامل اصلی در بررسی سیاست خارجی چین بعد از ۱۹۷۸، تأثیر سیاست‌های دنگ بر سیاست خارجی این کشور است. وی به‌عنوان معمار سیاست خارجی چین، توسعه اقتصادی را به‌عنوان محور سیاست خارجی خود قرار داد و نقش ایدئولوژی در این حوزه را کم‌رنگ کرد. یکی از محورهای عمده در سیاست خارجی چین بعد از روی کار آمدن دنگ، تغییر نگاه چین به جهان و همچنین تغییر نگاه جهان به چین بود (شریعتی‌نیا و توحیدی، ۱۳۸۸: ۴۳). دنگ معتقد بود که محورهای سیاست خارجی چین باید ضمن پذیرش واقعیات موجود در نظام بین‌المللی، بر میهن‌پرستی چینی و بین‌الملل‌گرایی متمرکز باشد. محور دیگر سیاست خارجی، تغییر نگرش چین نسبت به اقتصاد جهانی بود. در حالی که مائو نظام سرمایه‌داری را عامل استثمار کشورهای جهان سوم تلقی می‌کرد، دنگ با ادغام در اقتصاد جهانی به دنبال استفاده بیشینه‌ای از فرصت‌های پیش‌رو بود. وی با اتخاذ اصلاحات اقتصادی و سیاست درهای باز، به دنبال نجات اقتصاد نابسامان چین بود.

در یک تحلیل نظری می‌توان تغییرات اساسی در سیاست خارجی چین از زمان شروع زمامداری دنگ در اواخر دهه ۱۹۷۰ تا پایان دهه ۱۹۸۰ را ناشی از تحول در انگاره‌های بینشی و ساخته‌های هویتی جدید در چین دانست. در این مرحله، کم‌رنگ‌شدن نقش ایدئولوژی در سیاست خارجی، توسعه روابط چین با دیگر کشورها از جمله ایالات‌متحده و شوروی را به دنبال داشت. روابط بسیار تیره چین با کشورهای غربی، جای خود را به روابط حسنه، به‌ویژه با ایالات‌متحده داد و تفکر بین‌المللی پکن به تدریج از ایدئولوژی مائویستی به عمل‌گرایی دنگی تغییر یافت (Christensen, 1996: 37-52). به نظر می‌رسد هدف سیاست خارجی چین از بسط روابط تجاری با کشورهای مختلف از جمله کشورهای واقع در آمریکای لاتین صرف دستیابی به منافع اقتصادی نیست و پکن از این طریق در پی تأمین منافع دیگر خود نیز است. این موضوع نیز در چارچوب نظریه نوکارکردگرایی قابل توضیح است، چرا که از این منظر اهمیت سیاسی مسائل اقتصادی و سرایت یا سرریز شدن منافع اقتصادی به عرصه سیاست و سیاست خارجی به‌خوبی تبیین می‌شود (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۶۳).

در عرصه دیپلماسی عمومی، وزارت خارجه چین اهداف این کشور در آمریکای لاتین را نشئت‌گرفته از پنج اصل صداقت و اعتماد متقابل در امور سیاسی، بازی برد-برد در اقتصاد و تجارت، درک متقابل از موضوعات انسانی، هماهنگی نزدیک در امور بین‌الملل و ارتقای

همکاری‌های همه‌جانبه اعلام کرده و به‌منظور عملیاتی‌نمودن اصول مذکور اقدام به ارائه چارچوب موسوم ۱+۳+۶ کرد که شامل تلاش برای دستیابی به توسعه پایدار، تمرکز بر سه موتور اصلی رشد (تجارت، سرمایه‌گذاری و همکاری‌های مالی) با هدف رسیدن حجم تجارت طرفین به ۵۰۰ میلیارد دلار، افزایش سرمایه‌گذاری چین در آمریکای لاتین به رقم ۲۵۰ میلیارد دلار، ترویج استفاده از ارزهای یکدیگر در روابط تجاری بین چین با کشورهای آمریکای لاتین و درنهایت همکاری طرفین در شش زمینه اصلی (انرژی و منابع، ایجاد زیرساخت‌ها، کشاورزی، تولید، نوآوری‌های فنی- علمی و فناوری اطلاعات) است (Yi, 2014).

بر این اساس، حضور چین در آمریکای لاتین از دو جنبه سیاسی و اقتصادی قابل تحلیل و ارزیابی است. از دیدگاه اقتصادی چین به‌عنوان یک بازار بزرگ مصرف جهانی، صادرکننده کالاهای مختلف و اعتباردهنده جهانی مطرح است. سه موضوع مذکور با توجه به ظرفیت‌های موجود در آمریکای لاتین منجر به گرایش بیشتر چین و آمریکای لاتین به یکدیگر شده است. آمریکای لاتین دربرگیرنده ۴۹ درصد از منابع جهانی نقره، ۴۴ درصد از منابع جهانی مس و ۳۳ درصد از قلع موجود در جهان است. علاوه بر این، آمریکای لاتین در حدود ۱۶ درصد از منابع نفتی جهان و بزرگ‌ترین زمین‌های کشاورزی جهان را در خود جای داده است. از همین‌رو، آمریکای لاتین برای چین به‌عنوان یک مرکز غنی مواد اولیه به شمار آمده و اهمیت فراوانی دارد. از سوی دیگر با عنایت به آمارهای منتشره از سوی نهادهای بین‌المللی همچون سازمان ملل مبنی بر زندگی حدود یک‌سوم از جمعیت آمریکای لاتین زیرخط فقر و با درآمد روزانه کمتر از ۲ دلار فرصت خوبی برای صادرات کالاهای ارزان چینی به آمریکای لاتین و استفاده چین از نیروی کار ارزان این کشورها فراهم آورده است. این موضوع با توجه به قیمت پایین تمام‌شده اجناس تولیدی چین در مقایسه با کالاهای تولیدشده در آمریکای شمالی و اروپای غربی باعث افزایش قدرت خرید طبقه فقیر آمریکای لاتین و درنتیجه فروش بیشتر محصولات چینی در این منطقه می‌شود.

پیگیری ایجاد تغییر در نظام سیاسی- مالی جهانی یکی دیگر از اهداف چین از بسط روابط با آمریکای لاتین است. شی جینگ پی رئیس‌جمهور چین طی سخنرانی در اجلاس بریکس^(۶) در سال ۲۰۱۴ گفت: «کشورهای عضو بریکس که متعهد به ایجاد یک جهان بهتر و عادلانه‌تر می‌باشند، دارای انرژی مثبت در روابط بین‌الملل هستند. ما باید از طریق ارائه ایده‌های مشترک برای برقراری برابری در امور بین‌الملل این انرژی مثبت را تقویت کنیم» (Sheng, 2014). همچنین چین علاوه بر اعطای وام، خط اعتباری و کمک‌های مالی به

کشورهای منطقه، اقدام به تأسیس دو نهاد پولی - مالی با عنوان بانک جدید توسعه^{۲۱} و توافق نامه اندوخته‌های مشروط^{۲۲} کرده است. هدف از تأسیس این نهادهای مالی، تقویت مؤسسات کمک‌کننده به کشورهای در حال توسعه همچون بانک آسیایی توسعه، صندوق بین‌المللی پول و مهم‌تر از همه افزایش نفوذ اقتصادی کشورهای عضو بریکس در نهادهای پولی - مالی جهانی است (Yingjie, 2014).

از دیدگاه سیاسی نیز، چین در پی متقاعد کردن کشورهای آمریکای لاتین به شناسایی چین واحد (جمهوری خلق چین) و شناسایی تایوان به عنوان بخشی از چین یکپارچه است. این موضوع به‌صراحت در راهبرد چین برای آمریکای لاتین بیان شده است. بیش از نیمی از کشورهای تایوان را به‌عنوان یک کشور مستقل به رسمیت می‌شناسند در آمریکای لاتین قرار دارند.^(۷) لذا چین با استفاده از روش‌های گوناگون، به‌ویژه اعتبارات کلان و تسهیلات در پی تغییر دیدگاه آنها است. رفتار چین با کاستاریکا نمونه روشنی در این خصوص است. پکن بعد از تغییر دیدگاه کشور مذکور و به رسمیت شناخته شدن چین واحد از سوی این کشور در سال ۲۰۰۷، اقدام به خرید ۳۰۰ میلیون دلار اوراق قرضه کاستاریکا، سرمایه‌گذاری ۷۴ میلیون دلاری در احداث استادیوم فوتبال و امضای قرارداد تجارت آزاد با این کشور کرد. در واقع، چین با این قبیل اقدامات در پی جلب نظر مساعد دیگر کشورهای منطقه برای تغییر رویه در قبال شناسایی تایوان است.

یکی دیگر از دلایل سیاسی نزدیکی چین به آمریکای لاتین، مطرح شدن راهبرد موسوم به چرخش به سمت آسیا از سوی دستگاه سیاست خارجی آمریکا است. در این راستا، حضور چین در آمریکای لاتین می‌تواند به‌عنوان نوعی واکنش به حضور آمریکا در مناطق پیرامونی خود تلقی شود. در این خصوص می‌توان به تنش به‌وجود آمده میان پکن و واشنگتن در دریای چین جنوبی و تحکیم ائتلاف نظامی آمریکا با ژاپن و فیلیپین اشاره کرد. البته در این میان پکن با عنایت به راهبرد خود مبنی بر اجتناب از درگیری و تنش‌های غیرضروری با واشنگتن بسیار هوشمندانه وارد آمریکای لاتین شده و در پی توسعه روابط اقتصادی و سپس سیاسی با این منطقه است (Yuwen & Sullivan, 2014).

افزون بر موارد مذکور، چین به دنبال کسب حمایت حداکثری آمریکای لاتین از اصول و رویه‌های مورد حمایت این کشور در نظام بین‌الملل همچون حاکمیت ملی، تمامیت ارضی، عدم‌مداخله در امور داخلی دیگر کشورها است. نمایش دیدگاه چین در خصوص چگونگی تعامل

21. New Development Bank

22. Contingent Reserve Agreement

با کشورهای در حال توسعه با تأکید بر همکاری‌های سیاسی، رشد اقتصادی و همکاری در زمینه استراتژی‌های توسعه‌ای و دیدگاه مشترک نسبت به مؤسسات چندجانبه و حمایت از اصول مهم بین‌المللی همچون حاکمیت دولت‌ها یکی دیگر از دلایل نزدیکی این کشور به آمریکای لاتین است. در همین زمینه، شی جینگ پی در حاشیه نخستین اجلاس سران سلاک و چین از کشورهای آمریکای لاتین درخواست تقویت همکاری در زمینه موضوعات حساس جهانی همچون حاکمیت جهانی، توسعه پایدار، تغییرات آب‌وهوایی و امنیت نرم‌افزاری را نمود و ایده برقراری گفتگو میان کشورهای واقع در آمریکای لاتین با کشورهای آسیا-اقیانوسیه را مطرح کرد (Fengtian, 2014).

رئیس‌جمهور چین در حاشیه اجلاس سران بریکس در برزیل در سال ۲۰۱۴ بر ضرورت نیاز کشورهای آمریکای لاتین، چین و کشورهای در حال توسعه از یک نظام حاکمیتی دموکراتیک، چندجانبه و شفاف اینترنت به منظور حفاظت از حاکمیت ملی کشورها در مقابل فعالیت‌های مرتبط فناوری اطلاعات حمایت کرد. وی گفت: «هیچ استاندارد دوگانه‌ای در زمینه فناوری اطلاعات وجود ندارد و هر کشوری حق حفاظت از حاکمیت خود در عرصه فناوری ارتباطات را دارد. هر چند اینترنت کاملاً جهانی شده، ولی با این وجود اطلاعات هر کشوری باید محترم شمرده شود. صرف نظر از میزان پیشرفته بودن کشورها در زمینه اینترنت، حاکمیت اطلاعاتی کشورها نباید نقض شود» (China Daily, 2014). این اظهارات در حالی برای نخستین بار توسط مقامات چینی مطرح می‌شد که قبل از آن، اطلاعاتی مبنی بر شنود مکالمات تلفنی رئیس‌جمهور برزیل توسط آژانس امنیت ملی آمریکا منتشر شده بود.

توسعه تولیدات و سطح صادرات چین بدون مواد اولیه امکان‌پذیر نیست و از این حیث آمریکای لاتین از جایگاه ویژه‌ای در جهان برخوردار است. چهار کشور برزیل، آرژانتین، شیلی و پرو در حدود ۹۰ درصد از صادرات اولیه آمریکای لاتین (۳۰ درصد محصولات کشاورزی و ۶۰ درصد محصولات معدنی) به چین را در اختیار دارند (Hilton, 2013: 2). در مقابل، چین نیز تولیدات خود را به این کشورها صادر می‌کند. البته لازم به ذکر است که حضور قوی صادراتی چین در آمریکای لاتین منجر به تهدید تولیدات داخلی این کشورها نیز شده است. برای مثال صنایع نساجی کشورهای آمریکای مرکزی در مقابل هجوم کالاهای چینی ناتوان شده و در حال زوال می‌باشند و این امر منجر به کاهش اشتغال‌زایی در آمریکای مرکزی و افزایش تمایل مهاجرت شهروندان این منطقه به آمریکا می‌شود. حتی کشوری مثل آرژانتین نیز در این زمینه بسیار آسیب‌پذیر بوده است؛ به نحوی که تلاش سال ۲۰۱۰ بونوس آیرس برای افزایش مالیات بر کالاهای تولیدی سبک چین با واکنش سخت پکن و وضع تعرفه سنگین بر

سویای وارداتی آرژانتین به چین روبه‌رو شد و در نهایت منجر به تغییر رویه آرژانتین شد. در این میان فقط پرو و شیلی به دلیل تراز تجاری متوازن با چین و برزیل به دلیل داشتن بازار باثبات و اتحادیه‌های متنفذ قادر به مقاومت در برابر چین می‌باشند.

روش دیگر نفوذ چین در آمریکای لاتین، اعطای وام و منابع اعتباری با شرایط آسان به کشورهای این منطقه است. در فاصله زمانی سال‌های ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۱ بانک توسعه چین و بانک صادرات و واردات این کشور بیش از ۷۵ میلیارد دلار وام به کشورهای آمریکای لاتین اعطا کردند. نکته مهم در این میان تعهد دولت‌های وام‌گیرنده به هزینه بخشی از وام برای خرید کالاهای چینی است. برای مثال پکن به هنگام اعطای وام یک میلیارد دلاری به اکوادور در سال ۲۰۱۰ این کشور را متعهد به خرید محصولات چینی معادل با ۲۰ درصد از مبلغ مذکور کرد. شرکت پترو براس برزیل نیز پس از دریافت وام ۱۰ میلیارد دلاری متعهد به خرید ۳ میلیارد دلاری تجهیزات حفاری‌های نفتی از کشور چین شد. علاوه بر این نهادهای مالی چین، بعضاً وام‌هایی را به کشورهای آمریکای لاتین اعطا کرده‌اند که تمام آن به حساب شرکت‌های چینی فعال در این کشورها واریز شده است که از جمله می‌توان به اعطای وام ۱/۷ میلیارد دلاری دولت چین به یک شرکت چینی برای ساخت سد در اکوادور اشاره کرد.

اعطای وام برای قراردادهای نفتی - که در آنها دریافت وام منوط به امضا قراردادهای مرتبط با صادرات نفتی است - بخش مهمی از قراردادهای اعطای وام چین به کشورهای دارای نفت در آمریکای لاتین را تشکیل می‌دهد. در این میان کشورهای برزیل، اکوادور و ونزوئلا از جمله اولویت‌های چین هستند. دقت در وام‌های اعطایی چین به کشورهای آمریکای لاتین حاکی از آن است که بخش عمده‌ای از این وام‌ها صرف موارد زیربنایی، معدنی، انرژی، حمل‌ونقل و ساختمان‌سازی می‌شود در حالی که منابع اعطایی نهادهای مالی غربی همچون بانک توسعه بین‌المللی و صندوق بین‌المللی پول طیف گسترده‌ای از موضوعات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی را در برمی‌گیرد. طی سال‌های ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۱ چین در مجموع ۳۳/۷ میلیارد دلار وام صرف طرح‌های زیربنایی و مسکن‌سازی در آمریکای لاتین کرده‌اند. این در حالی است که مجموع وام‌های اعطایی بانک توسعه بین‌المللی در بازه زمانی مورد اشاره فقط ۴/۴ میلیارد دلار بوده است (Hilton, 2014: 3-4).

چین در زمینه سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در آمریکای لاتین نیز بسیار فعال بوده است، نیمی از حجم کلی سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی چین در زمینه منابع طبیعی به آمریکای لاتین اختصاص دارد. حجم سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی چین در آمریکای لاتین از ۲۲۶ میلیون دلار در سال ۲۰۰۳ به ۲۲/۷ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۳ رسیده است. سرمایه‌گذاری

مستقیم خارجی چین بیشتر در زمینه معدن و زیرساخت‌ها بوده است. با این حال، بیشتر سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی جذب‌شده توسط کشورهای آمریکای لاتین در زمینه فناوری‌های پیشرفته متعلق به ایالات متحده آمریکا است. مجمع تجاری چین و آمریکای لاتین نیز یکی دیگر از ابتکارات پکن برای توسعه روابط با آمریکای لاتین است که تاکنون هشت دور از آن برگزار شده است. نکته حائز اهمیت در وام‌های اعطایی چین عدم اجبار کشورهای وام‌گیرنده از سوی پکن به تغییر سیاست‌های داخلی یا رعایت مواردی چون حقوق بشر، حقوق کارگران، مسائل زیست‌محیطی و نظایر آن است. در حالی که ایالات متحده نوعاً به دنبال استفاده از ابزار منابع مالی در آمریکای لاتین به‌عنوان اهرم فشار بر کشورهای منطقه به‌منظور همراهی و هماهنگی با سیاست‌های واشنگتن است. از این رو کشورهای آمریکای لاتین خواهان دریافت وام از پکن می‌باشند و این موضوع مطمئناً در راستای منافع ملی آمریکا نیست؛ زیرا کشورهای غیرهمسو با مواضع واشنگتن در منطقه همچون کوبا، ونزوئلا و نیکاراگوئه را تا حدودی از منابع مالی واشنگتن و نهادهای وابسته به آن بی‌نیاز کرده است.

مراودات چین و کشورهای آمریکای لاتین بیشتر بر روابط و مناسبات دوجانبه استوار بوده است. با این وجود چین در پی ایجاد روابط پایدار و مستحکم با ترتیبات منطقه‌ای آمریکای لاتین است. در این زمینه مرکوسور^(۸) و سلاک^(۹) از توان و ظرفیت بیشتری برخوردار می‌باشند. سلاک با توجه به حضور ۳۳ کشور نیمکره غربی و نبود ایالات متحده آمریکا و کانادا در آن مورد توجه ویژه چین قرار داشته است. در همین راستا، اولین اجلاس وزرای خارجه چین-سلاک در ماه ژانویه سال ۲۰۱۵ با حضور ۲۰ تن از وزرای خارجه سلاک و رؤسای جمهور کاستاریکا و اکوادور در پکن برگزار شد. طی نشست مذکور رئیس‌جمهور چین از طرح کشور خود برای افزایش حجم تجارت خارجی و سرمایه‌گذاری خارجی در کشورهای آمریکای لاتین طی ۱۰ سال آتی به ترتیب به میزان ۵۰۰ و ۲۵۰ میلیارد دلار خبر داد. حجم تجارت چین با آمریکای لاتین از رقم ۱۲ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۰ به ۲۷۵ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۳ (افزایش ۲۲ برابری) رسیده است. این در حالی است که طی دوره زمانی مذکور تجارت آمریکای لاتین در عرصه جهانی شاهد رشد سه‌برابری بوده است. بر اساس آخرین آمار منتشره در سال ۲۰۱۴ آمریکای لاتین مقصد ۱۶ درصد از کالاهای صادراتی چین بوده و در مقابل نیز چین پذیرای ۱۰ درصد از صادرات آمریکای لاتین بوده است. این آمار نشان می‌دهد که بعد از آمریکا چین به‌عنوان شریک دوم تجاری آمریکای لاتین جایگاه خود را تثبیت کرده است (Hilton, 2013: 4).

۳. مؤلفه‌های دیپلماسی رقابتی روسیه در آمریکای لاتین

به لحاظ نظری، سیاست خارجی فدراسیون روسیه در آمریکای لاتین طی سالیان اخیر را می‌توان با بهره‌گیری از مفاهیم سازه‌انگاری و واقع‌گرایی توضیح داد. یکی از محورهای مهم در نظریه سازه‌انگاری، چگونگی شکل‌گیری هنجارها، هویت‌ها و انگاره‌هایی است که منافع دولت‌ها بر اساس آنها شکل می‌گیرد و تعریف می‌شود. بر این مبنای سیاست خارجی چیزی است که دولت‌ها آن را ساخته و در نهایت اجرا می‌کنند. از این دیدگاه، هویت‌ها منافع را تعیین می‌کنند و عوامل مادی مورد توجه واقع‌گرایان کلاسیک، تنها عواملی نیستند که بر قواعد، ارزش‌ها و گفتمان‌ها را تعریف و تعیین می‌کنند، بلکه همه کنش‌ها و واکنش‌ها در یک محیط اجتماعی صورت می‌گیرد و مجموعه‌ای از عوامل مادی و هویتی یا به تعبیر دیگر، تلفیقی از عوامل عینی و ذهنی، انتخاب‌ها، تصمیم‌گیری‌ها، رفتارها و اقدامات دولت‌ها را شکل می‌دهند. سازه‌انگاران همچنین معتقدند که علاوه بر عوامل داخلی، ساختار بین‌المللی نیز در رفتار سیاست خارجی دولت‌ها نقش تعیین‌کننده دارد (ونت، ۱۳۸۵: ۶۰).

بر این اساس می‌توان گفت که فدراسیون روسیه پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و شکست ایدئولوژیک مارکسیسم در برابر نولیبرالیسم همواره در تلاش برای ارائه ساخت جدیدی از هویت خود و دشمنانش بوده است. این تلاش‌ها در دوران به قدرت رسیدن مجدد پوتین (۲۰۱۲) منجر به ارائه نوعی هویت تهاجمی از سوی فدراسیون روسیه شده است که با هدف اعاده قدرت و نفوذ سنتی در مناطق پیرامونی و جلوگیری از نفوذ غرب در حوزه نفوذش صورت می‌گیرد. راهبرد و سیاست‌های روسیه از یک سو و واکنش‌های تهاجمی غرب از سوی دیگر، منجر به نوعی رویارویی محتاطانه بین مجموعه کشورهای غربی و روسیه شده که در اشکال مختلف همچون اعمال تحریم علیه مسکو و گسترش ناتو در کشورهای اطراف روسیه بروز کرده است.

آموزه‌های واقع‌گرایی، توجه ما را به این نکته جلب می‌کند که دالّ مرکزی رفتار دولت‌ها حفظ منافع ملی آنهاست، لذا ایجاد و حفظ توازن قوا برای آنها فوق‌العاده مهم است. از منظر واقع‌گرایی، دولت‌ها در عین پذیرش قواعد بازی همکاری از روی ناگزیری، همواره نگران و مراقب نحوه توزیع دستاوردهای ناشی از همکاری هستند (دویچ، ۱۳۷۵: ۲۴۴-۲۴۵). رویارویی محتاطانه بین روسیه و غرب به رهبری آمریکا همچنین در بستر منافع ژئوپلیتیک به رقابت و نفوذ در مناطق جغرافیایی مختلف از جمله آمریکای لاتین منجر شده و سایه پررنگ منازعه قدرت را، آن‌گونه که واقع‌گرایان معتقدند، همچنان بر روابط رقابتی آنها نگه داشته است.

از منظر دیپلماتیک، سفر پریماکوف^{۲۳} نخست‌وزیر وقت روسیه به چهار کشور برزیل، آرژانتین، کلمبیا و کاستاریکا در سال ۱۹۹۷ را می‌توان شروع مجدد تلاش‌های روسیه برای حضور قدرتمند در آمریکای لاتین پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی قلمداد کرد. در آن زمان پریماکوف اظهار داشت که روسیه به‌عنوان یک قدرت بزرگ طبیعتاً باید با تمام مناطق جغرافیایی و قاره‌های جهان دارای رابطه باشد (Smith, 2008: 102-103). در ادامه این روند پوتین به‌عنوان رئیس‌جمهور روسیه در سال ۲۰۰۱ دیالوگ سیاسی و ارتباطات اقتصادی با آمریکای لاتین را بسیار مهم و به نفع هر دو طرف تلقی نمود و لاوروف وزیر خارجه روسیه نیز در سال ۲۰۰۶ با اشاره به جایگاه قابل توجه آمریکای لاتین در روابط بین‌الملل معاصر، ارتباط روسیه با کشورهای منطقه را به‌عنوان بخش مهمی از تلاش‌های روسیه برای مقابله با مشکلات مشترک جامعه جهانی تلقی کرد (Smith, 2008: 102-103). این اظهارنظرها را می‌توان به‌نوعی دکتترین سیاست خارجی روسیه در آمریکای لاتین قلمداد کرد که از سال ۱۹۹۷ تاکنون سیاست خارجی این کشور در آمریکای لاتین را تحت‌الشعاع قرار داده است. با دقت در این اظهارنظرها می‌توان اهداف سیاست خارجی روسیه در آمریکای لاتین را تغییر نظم جهانی، مقابله با جاه‌طلبی‌های آمریکا در مناطق پیرامونی روسیه و ارائه تصویر یک ابرقدرت از خود نزد افکار عمومی جهانی دانست.

تلاش روسیه برای ارائه چهره ابرقدرتی از خود همراه با درگیری آمریکا در عراق و افغانستان در دوران ریاست‌جمهوری بوش پسر این فرصت را نصیب مسکو کرد تا ضمن تلاش برای حضور بیشتر در آمریکای لاتین از این راه با حضور واشنگتن در مناطق پیرامونی روسیه مقابله کند. در این راستا می‌توان به تقاضاهای عضویت روسیه در ترتیبات منطقه‌ای غیرهمسو با واشنگتن همچون شورای دفاعی آمریکای جنوبی^{۲۴} (به‌عنوان یکی از زیر مجموعه‌های اونا‌سور)^(۱۰) و درخواست عضویت ناظر در انجمن آمریکای لاتینی مرکز آموزش عملیات صلح^{۲۵} اشاره کرد (France-Press, 2008). در همین راستا پوتین در سال ۲۰۰۸/یگور سچین^{۲۶} معاون نخست‌وزیر و نیکولای پاتروشو^{۲۷} دبیر شورای امنیت ملی روسیه را جهت ازسرگیری همکاری‌های نظامی روسیه و کوبا راهی هاوانا کرد. آن‌چنان‌که بعدها گفته شد هیئت روسی در تلاش برای ایجاد یک پایگاه نظامی در خاک کوبا و همچنین تشکیل یک ائتلاف با حضور کوبا،

23. Primakov

24. South American Defense Council

25. Latin American Association of Peace Operation Training Centers

26. Igor Sechin

27. Nikolai Patrushev

ونزوئلا، نیکاراگوئه و روسیه بود (Mikhail & Taratuta, 2008). در آن زمان ژنرال نورتون شورتر،^{۲۸} فرمانده نیروی هوایی آمریکا ایجاد پایگاه نظامی روسیه در کوبا را عبور از خطوط قرمز عنوان کرده بود (Smith, 2008: 105-106).

یکی دیگر از دلایل مهم روسیه برای نزدیکی به آمریکای لاتین، تلاش برای تضعیف جایگاه آمریکا در نظم جهانی است. در این خصوص، اظهارنظر لاوروف وزیر خارجه روسیه در نوامبر سال ۲۰۰۸ شایان توجه است. وی در آن مقطع زمانی گفته بود: «ما از تلاش‌های آمریکای لاتین برای دموکراتیک کردن روابط بین‌الملل در چارچوب چندجانبه‌گرایی فزاینده جهانی استقبال می‌کنیم. ما بر این باوریم که این فرایندها به نفع تمام انسان‌ها است. روسیه علاقه‌مند به همکاری‌های نزدیک با شرکای آمریکای لاتینی خود به‌منظور تأمین منافع متقابل است» (Blank, 2010: 2-3). همچنین مدودف، رئیس‌جمهور وقت روسیه به همراه خانم کریشنر رئیس‌جمهور سابق آرژانتین، در سال ۲۰۰۸ و در حاشیه اجلاس بریکس خواستار اصلاح نهادهای مالی بین‌المللی شدند. افزون بر این، کرملین از برزیل درخواست همکاری بیشتر با روسیه به‌منظور تقویت چندجانبه‌گرایی را کرد (Official Website of Russia's Presidency in BRICS, 2015).

با وجود زمینه‌های فراوان برای بسط روابط مسکو با آمریکای لاتین از جمله فعالیت شرکت‌های بزرگ نفتی و گازی در روسیه و تلاش آنها برای یافتن منابع و فرصت‌های جدید نفتی در اقصی نقاط جهان (از جمله آمریکای لاتین) می‌توان ادعا کرد که سیاست خارجی روسیه در آمریکای لاتین به‌طور عمده مبتنی بر قراردادهای فروش سلاح و در مرحله دوم عقد موافقت‌نامه‌های اقتصادی با کشورهای دوست و همسوی خود همچون ونزوئلا، نیکاراگوئه و کوبا بوده است. مسکو در فاصله سال‌های ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۱ پس از یک دهه، موفق به فروش ۳۰۰۰ موشک زمین به هوا به کشورهای آمریکای لاتین شد. مشتری اصلی این تسلیحات، ونزوئلا بود که در سال ۲۰۱۱ نام خود را به‌عنوان پنجمین خریدار بزرگ تسلیحات روسی ثبت کرد. لازم به ذکر است که کاراکاس در فاصله سال‌های ۲۰۰۵ تا ۲۰۰۷ نیز اقدام به خرید تسلیحات نظامی به ارزش تقریبی ۴ میلیارد دلار از روسیه از جمله جنگنده‌های سوخو، هلی‌کوپتر و بیش از ۱۰۰ هزار قبضه سلاح سبک، به‌ویژه کلاشینکف کرده بود. همچنین دولت چاوز موفق به دریافت یک وام ۲/۲ میلیارد دلاری به‌منظور خرید تجهیزات نظامی از روسیه شد. در مجموع ونزوئلا از سال ۲۰۰۷ تا ۲۰۱۱ در حدود ۱۳/۱ میلیارد دلار تسلیحات از روسیه وارد کرد (Grimmett & Kerr, 2012: 8-9). بعد از مرگ چاوز و به‌دنبال ناآرامی‌های به‌وجودآمده در

ونزوئلا و در نتیجه کاهش شدید قیمت نفت و ارزش پول ملی ونزوئلا، کاراکاس مجبور به کاهش خریدهای نظامی خود از روسیه گردید، ولی این کشور همچنان نیازمند دریافت خدمات پس از فروش سلاح‌های خریداری شده است. علاوه بر این، دو طرف در سال ۲۰۰۹ قراردادی را امضا کردند که بر اساس آن شرکت‌های نفتی روسی قادر به انجام عملیات اکتشاف و حفاری در مناطق نفتی ونزوئلا می‌شدند (Grimmett & Kerr, 2012: 9).

از دیگر زمینه‌های راهبردی و دیپلماسی رقابتی روسیه در آمریکای لاتین طی سالیان اخیر، به‌ویژه پس از بروز حوادث اوکراین، تلاش برای دورزدن و بی‌اهمیت جلوه‌دادن تحریم‌های اعمالی آمریکا و اتحادیه اروپا علیه این کشور است. به‌عنوان نمونه در سفر ماه جولای ۲۰۱۴ پوتین به تعدادی از کشورهای آمریکای لاتین برخی از مقامات لشکری و کشوری روسیه که مشمول تحریم کشورهای غربی بودند، نیز وی را همراهی کردند که از آن جمله می‌توان به ویکتور ایوانوف،^{۲۹} رئیس مرکز فدرال کنترل مواد مخدر، ایگور سچین، رئیس شرکت نفتی روس نفت و معاون اسبق نخست‌وزیر، والری گراسیموف،^{۳۰} فرمانده ارتش روسیه اشاره کرد (Farah & Reyes, 2015: 2). سرگئی شویگو^{۳۱} وزیر دفاع روسیه نیز در فوریه سال ۲۰۱۵ به سه کشور کوبا، نیکاراگوئه و ونزوئلا سفر کرد. این سفر به فاصله چند ماه از اظهار نظر جنجالی وی مبنی بر تمایل مسکو به داشتن پایگاه‌های نظامی خارج از مرزهای خود و از جمله در آمریکای لاتین صورت گرفت. شویگو در ماناگوا موفق به امضا یک موافقت‌نامه برای تسهیل پهلوگرفتن کشتی‌های روسی در سواحل نیکاراگوئه و آموزش نظامیان نیکاراگوئه در دانشگاه‌های روسیه شده است. علاوه بر این، طرفین توافق کردند تا از نیمه دوم سال ۲۰۱۶، شناورهای روسی به گشت‌زنی در آب‌های ساحلی نیکاراگوئه بپردازند. ونزوئلا نیز ضمن اعلام آمادگی برای پهلوگرفتن کشتی‌های روسی خواهان انجام رزمایش‌های نظامی مشترک با روسیه شد (Pravda, 2015).

در میان کشورهای همسایه روسیه در آمریکای لاتین، نیکاراگوئه از جایگاه ویژه‌ای در زمینه همکاری نظامی با این کشور برخوردار است. مرگ چاوز، بحران داخلی ونزوئلا و کاهش رغبت این کشور برای هزینه در امور نظامی، تلاش کوبا برای عادی‌سازی روابط با آمریکا و اجتناب از دست‌زدن به اقدامات تحریک‌آمیز در این رابطه و در نهایت تلاش اورتگا، رئیس‌جمهور نیکاراگوئه، برای به‌دست‌گرفتن نقش رهبری منطقه‌ای منجر به قرارگرفتن ماناگوا در جایگاه ویژه شده است. لازم به ذکر است که روابط ماناگوا و مسکو از سال ۲۰۰۶ به بعد، هم‌زمان با

29. Victor Ivanov

30. Valeri Grasimov

31. Sergey Shoygu

روی کارآمدن مجدد ساندنیست‌ها در نیکاراگوئه از سیر صعودی در تمام زمینه‌ها، به‌ویژه نظامی برخوردار شده است، به‌نحوی که روسیه در فاصله سال‌های ۲۰۰۸-۲۰۰۹ علاوه بر اهدای دو بالگرد مدرن، ۱۰ میلیون دلار کمک بلاعوض نظامی نیز به این کشور اعطاء کرد. علاوه‌بر این، مسکو در سال ۲۰۱۱، ۲۶/۵ میلیون دلار کمک نظامی در اختیار ماناگوآ قرار داد که نه‌برابر بیشتر از کمک اعطایی واشنگتن بود (Roger, 2015).

در سال ۲۰۱۳ نیز، روسیه علاوه‌بر کمک به ایجاد یک مرکز مبارزه با مواد مخدر در ماناگوآ و ایجاد مرکز آموزشی نظامی، تعدادی خودروی نظامی تایگر^{۳۲} به این کشور اهدا کرد. همچنین مسکو در سال ۲۰۱۴ جنگنده و شبیه‌سازهای هوایی به ارزش ۱۵ میلیون دلار را به نیکاراگوئه اهدا نمود. ماناگوآ نیز در پاسخ به این کمک‌های نظامی در اقدامی خلاف قانون اساسی خود مجوز اقامت کشتی‌های روسی در آب‌های نیکاراگوئه تا ژوئن سال ۲۰۱۵ میلادی را صادر کرد. دولت نیکاراگوئه همچنین موافقت خود با نصب سیستم نظارت بر راهبری ماهواره موسوم به گلوس ناس^{۳۳} را در خاک خود اعلام نمود (Brenda, 2014).

هرچند که روسیه تاکنون موفق به تثبیت پایگاه نظامی در آمریکای لاتین نشده، ولی مجموعه اقدامات این کشور منجر به بروز ناآرامی در میان واشنگتن و متحدان آنها گردیده است. در سال ۲۰۰۸ ناوهای جنگی روسی برای نخستین‌بار پس از پایان جنگ سرد وارد آب‌های آمریکای لاتین شده و با ونزوئلا رزمایش مشترک نظامی برگزار کردند و در ادامه این ناوها با عبور از کانال پاناما وارد نیکاراگوئه شدند. همچنین در اوت سال ۲۰۱۳ یک کشتی جاسوسی آمریکا موسوم به ویکتور لنوو^{۳۴} در سواحل کوبا پهلو گرفت. کشورهای آمریکای لاتین، به‌ویژه مجموعه کشورهای کمتر هم‌سو با آمریکا نیز ترجیح می‌دهند که خریدهای نظامی خود را از روسیه انجام دهند؛ چراکه روسیه فروش تسلیحات به این کشورها را منوط به مسائلی مانند رعایت حقوق بشر یا اتخاذ رویه‌های خاص نمی‌کند. از سوی دیگر، تجهیزات روسی در مقایسه با تجهیزات آمریکایی دارای کاربری آسان‌تر و قیمت کمتری می‌باشند. شاید به همین دلیل است که مسکو موفق به فروش بیش از ۱۴/۵ میلیارد دلار تسلیحات به آمریکای لاتین طی سال‌های ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۳ شده است (COHA, 2014).

افزون بر این، مسکو در تلاش برای نفوذ بیشتر در آمریکای لاتین، برخی مشوق‌های اقتصادی به کشورهای منطقه نیز ارائه کرده است. پوتین، رئیس‌جمهور روسیه در تور منطقه‌ای خود به آمریکای لاتین در ماه جولای ۲۰۱۴ قدم‌های سازنده‌ای در ارتباط با آمریکای لاتین

32. Tiger

33. Glosnas

34. Victor Lenovo

برداشت. وی در هاوانا حدود ۹۰ درصد از بدهی ۳۲ میلیارد دلاری کوبا به مسکو (انباشته‌شده از زمان اتحاد جماهیر شوروی) را بخشید. او همچنین ضمن اعلام همبستگی با آرژانتین طی نشست خود با رئیس‌جمهور این کشور از آمادگی مسکو برای همکاری در زمینه هسته‌ای و ماهواره‌ای با بونوس آیرس سخن گفت. پوتین در برزیل نیز حمایت کامل خود از بلوک بریکس به‌منظور مقابله با اقدامات بانک جهانی در آمریکای لاتین را اعلام داشت (Farah & Reyes, 2015: 4).

۴. محورهای راهبرد و دیپلماسی اتحادیه اروپا در آمریکای لاتین

رویکرد اتحادیه اروپا در قبال آمریکای لاتین را از منظر نولیبرالیسم می‌توان بهتر درک کرد. نولیبرال‌ها به پیروی از واقع‌گرایان بیشتر بر کنشگران دولتی تأکید کرده و ساختار نظام بین‌الملل را آنارشویستی و فاقد نظم و قاعده بنیادین می‌دانند، اما به باور آنها امکان همکاری برای رسیدن به دستاوردهای مشترک از طریق نهادهای بین‌المللی وجود دارد. در این مکتب فکری فقدان اقتدار مرکزی به معنای غیرممکن بودن همکاری میان دولت‌ها نیست. هرچند نقش دولت در روابط بین‌الملل محوری است، اما دولت‌ها نباید فقط بر قدرت سخت و مناسبات مبتنی بر آن فعالیت کنند، بلکه لازم است مسائل اقتصادی و اقتصاد سیاسی را نیز مدنظر قرار دهند. بر این اساس، نهادهای بین‌دولتی و فرادولتی می‌توانند چارچوبی برای همکاری فراهم آورند که به دولت‌ها کمک کند بر مخاطرات رقابتی و امنیتی‌شان فائق آیند. در چنین تحلیلی، دولت‌ها منافع ملی خود را با توجه به توانایی‌های خودشان تعریف می‌کنند و نه لزوماً در تعارض و تضاد با دیگران و به همین دلیل بر اساس محاسبه و ارزیابی سود و زیان منافع خود با یکدیگر تعامل می‌کنند (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۷۲-۶۹).

دلایل اهمیت آمریکای لاتین برای اتحادیه اروپا ذیل سه محور اقتصادی، سیاسی و نهادی قابل تحلیل است. از دیدگاه اتحادیه اروپا، زمینه‌ها و ظرفیت‌های اقتصادی و تجاری با آمریکای لاتین از جمله مهم‌ترین دلایل همکاری با آن منطقه است. این همکاری را می‌توان در سه حوزه سرمایه‌گذاری، کمک‌های توسعه‌ای و تجارت مشاهده کرد. اتحادیه اروپا از نظر تاریخی یکی از بزرگ‌ترین و مهم‌ترین حامیان مالی کشورهای آمریکای لاتین است. این اتحادیه طی دو برنامه چندساله با آمریکای لاتین (۲۰۰۶-۲۰۰۲ و ۲۰۰۷-۲۰۱۳) در حدود ۴۳۰۰ میلیون یورو به کشورها و نهادهای مختلف آمریکای لاتین در چارچوب کمک‌های توسعه‌ای اختصاص داد. همچنین بر اساس برنامه‌ریزی‌های صورت‌گرفته، میزان این کمک‌ها در فاصله سال‌های ۲۰۱۴-۲۰۲۰ بالغ بر ۲/۵ میلیارد یورو خواهد بود (EULAC Foundation, 2014: 36). سرمایه‌گذاری خارجی اتحادیه در آمریکای لاتین بیشتر در حوزه انرژی و محصولات کشاورزی است. از سوی

دیگر، عضویت بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین در سازمان تجارت جهانی از دید اتحادیه اروپا به عنوان فرصتی برای پیشبرد سیاست‌ها و مواضع اتحادیه در این سازمان به شمار می‌آید. حجم روابط تجاری اتحادیه اروپا و آمریکای لاتین در ابتدای سال ۲۰۱۴ بالغ بر ۲۰۳ میلیارد یورو، یعنی دربرگیرنده ۶ درصد از کل حجم روابط تجاری اتحادیه بود (Leon, 2014: 49-50).

افزون بر موضوعات اقتصادی، از دیدگاه راهبرد سیاسی و دیپلماسی نیز چندجانبه‌گرایی و تلاش برای حل و فصل منازعات در چارچوب قواعد تصریح‌شده در منشور ملل متحد، از جمله موضوعات همکاری میان آمریکای لاتین و اتحادیه اروپا است. مواضع کشورهای آمریکای لاتین در قبال دموکراسی، خلع سلاح هسته‌ای، مواد مخدر و مسائل زیست‌محیطی برای اتحادیه اروپا حائز اهمیت است. یکی از موضوعات بین‌المللی که اتحادیه در پی کسب حمایت آمریکای لاتین از آن است، بحث مداخلات بشردوستانه است. این موضوع بعد از مداخله نظامی آمریکا و متحدانش در کوزوو (۱۹۹۹) ابعاد جدیدی یافت و آثار کوتاه و درازمدت ناشی از آن برای اروپا از اهمیت بیشتری برخوردار شد. دیدگاه اروپایی ناظر بر حقوق بین‌الملل مداخلات بشردوستانه بر حق مسئولیت دولت‌های ثالث در مواجهه با حکومت‌هایی که حقوق اتباع خود را رعایت نمی‌کنند، اصرار دارد. بدیهی است همراهی آمریکای لاتین با این ایده، می‌تواند منجر به پیشبرد آن در عرصه بین‌المللی، به‌ویژه در چارچوب سازمان ملل متحد شود (Leon, 2014: 54-55). علاوه بر این، انجام اصلاحات ساختاری در سازمان ملل متحد از جمله مواردی است که مورد درخواست اتحادیه است و در این راستا اتحادیه امیدوار به همراهی کشورهای آمریکای لاتین است.

خلع سلاح هسته‌ای یکی دیگر از دلایل اهمیت آمریکای لاتین برای اتحادیه اروپا است. اتحادیه اروپا به دنبال تداوم شرایط موجود هسته‌ای در آمریکای لاتین و تبدیل این منطقه به الگویی برای سایر مناطق جغرافیایی است. در این خصوص باید اشاره کرد که کشورهای آمریکای لاتین بر اساس معاهده تلاتولکو^{۳۵} (امضاشده در سال ۱۹۶۷) آزمایش، استفاده، تولید و کسب سلاح هسته‌ای به هر شکل ممکن را ممنوع کرده‌اند.^(۱) اتحادیه اروپا مایل است مباحث مربوط به خلع سلاح هسته‌ای را در چارچوب نهادینه با آمریکای لاتین دنبال کند (Leon, 2014: 64).

مواد مخدر نیز از دیگر حوزه‌هایی است که اهمیت آمریکای لاتین برای اتحادیه اروپا را افزایش می‌دهد. البته باید اشاره کرد که آمریکای لاتین بازار مصرف موجود در اروپا و اتحادیه، تولیدات مواد مخدر در آمریکای لاتین و دیگر مناطق جهان را مشکل اصلی می‌دانند. در واقع

ماده اولیه مقدار زیادی از مواد مخدر صنعتی تولیدشده در اروپا از طریق آمریکای لاتین وارد اروپا می‌شود. از این‌رو، هر دو طرف ناگزیر از همکاری با یکدیگر در زمینه مبارزه با جرائم سازمان‌یافته مرتبط با قاچاق موادمخدر می‌باشند (Leon, 2014: 59).

از نظر نهادی نیز، اتحادیه اروپا به دنبال ترویج الگوی اتحادیه اروپا برای آمریکای لاتین است. این موضوع با توجه به سابقه تلاش‌های آمریکای لاتین برای همگرایی - که نمود آن را در نهادهای منطقه‌ای ایجادشده این منطقه می‌توان دید- حائز اهمیت است. در واقع، اتحادیه اروپا به‌عنوان موفق‌ترین اتحادیه سیاسی- اقتصادی حال حاضر جهان در پی ارائه این الگو به کشورهای آمریکای لاتین است. افزون بر موارد بالا، آمریکای لاتین به دلایل فرهنگی، تاریخی و اقتصادی یکی از شرکای طبیعی اتحادیه اروپا است. این موضوع، به‌ویژه با توجه به سابقه استعماری کشورهای اروپایی پرتغال و اسپانیا و تأثیرات این دو کشور بر فرهنگ و آداب‌ورسوم آمریکای لاتین بسیار قابل توجه است. همکاری‌های دوجانبه اتحادیه اروپا و آمریکای لاتین در چارچوب سازوکار موسوم به «مشارکت راهبردی»^{۳۶} تنظیم و برنامه‌ریزی می‌شود. این سازوکار طی نخستین اجلاس سران اتحادیه اروپا و آمریکای لاتین در سال ۱۹۹۹ در برزیل به تصویب طرفین رسید. هدف از ایجاد مشارکت راهبردی میان اتحادیه اروپا و آمریکای لاتین تحکیم مشورت‌های سیاسی و همکاری میان طرفین و ایجاد منطقه آزاد تجاری میان دو منطقه مذکور است. علاوه بر ساختار مذکور، اتحادیه اروپا دارای گردهمایی و سازوکارهای همکاری با برخی از نهادهای منطقه‌ای آمریکای لاتین همچون مرکوسور و سلاک است. همچنین اتحادیه دارای سازوکار گفتگوهای موضوعی با آمریکای لاتین در زمینه‌هایی چون مهاجرت، موادمخدر، همبستگی اجتماعی و محیط‌زیست است (Roy, 2012: 7).

عقد موافقت‌نامه‌های همکاری با برخی از کشورهای آمریکای لاتین نیز یکی دیگر از روش‌های مورد استفاده اتحادیه برای تسهیل دستیابی به اهداف راهبردی و دیپلماسی رقابتی خود در آمریکای لاتین است. این توافق‌نامه‌ها دربرگیرنده سه موضوع اساسی گفتگوهای سیاسی، اقتصادی، مالی است که ابتدا با کشورهای توسعه‌یافته‌تر آمریکای لاتین منعقد و سپس به بقیه کشورها گسترش خواهد یافت. از جمله این کشورها می‌توان به مکزیک اشاره کرد که در سال ۱۹۹۷ اقدام به انعقاد موافقت‌نامه و در سال ۲۰۰۰ اقدام به اجرایی‌نمودن آن کرد. در نتیجه توافقات به‌عمل آمده، تجارت طرفین در فاصله سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۲ سه‌برابر شد. موافقت‌نامه مشارکت اقتصادی میان اتحادیه و کشورهای آمریکای مرکزی (۲۰۰۸)، یکی دیگر از این موافقت‌نامه‌ها است. هدف از این موافقت‌نامه بسط روابط تجاری دو منطقه یادشده و ارائه

کمک‌های فنی و مالی به کشورهای آمریکای مرکزی به‌منظور تقویت توان صادراتی، تنوع‌بخشی به محصولات تولیدی و افزایش ظرفیت جذب سرمایه‌گذاری خارجی در این کشورها است. مرکوسور نیز یکی دیگر از نهادهای منطقه‌ای مورد علاقه اتحادیه اروپا برای انعقاد موافقت‌نامه همکاری‌های اقتصادی است. در سال ۱۹۹۵ طرفین اقدام به امضا موافقت‌نامه همکاری میان منطقه‌ای کردند که از سال ۱۹۹۹ اجرایی شده است. هدف از این موافقت‌نامه دستیابی به توافقی گسترده‌تر میان طرفین، به‌ویژه تجارت آزاد است که تاکنون به دلایل مختلف از جمله مخالفت مرکوسور با لغو تعرفه برخی از محصولات صادراتی اروپا به نتیجه نرسیده است (EULAC Foundation, 2014: 39).

ارائه کمک‌های توسعه‌ای به کشورهای آمریکای لاتین یکی دیگر از ابزارهای دیپلماسی رقابتی مورد استفاده اتحادیه اروپا برای نقش‌آفرینی در امور آمریکای لاتین است. اتحادیه اروپا طی دو برنامه چندساله با آمریکای لاتین (۲۰۰۲-۲۰۰۶ و ۲۰۰۷-۲۰۱۳) حدود ۴۳۰۰ میلیون یورو به کشورها و نهادهای مختلف آمریکای لاتین اختصاص داد (EULAC Foundation, 2014: 37). با این حال، اتحادیه در پی ایجاد تغییرات اساسی در ارائه کمک‌های مالی به مناطق و کشورهای مختلف جهان از جمله آمریکای لاتین متأثر از تصمیم کمیسیون اروپا مندرج در برنامه تغییر ۲۰۱۴-۲۰۲۰ است. کمک‌های موضوعی اتحادیه در دوره زمانی مذکور شامل موارد زیر خواهد بود: علوم، تحقیقات، فناوری و نوآوری، محیط‌زیست، توسعه، تغییرات آب‌وهوایی، تنوع زیستی و انرژی، همگرایی منطقه‌ای، توسعه شمول و همبستگی اجتماعی، مهاجرت، آموزش، مواد مخدر، مسائل جنسیتی و سرمایه‌گذاری برای توسعه پایدار (EULAC Foundation, 2014: 37-39).

فرجام

واکاوی روندها و فرایندهای گسترش حضور و توسعه روابط قدرت‌های بزرگ در منطقه آمریکای لاتین از ابتدای هزاره سوم و ژرف‌نگری در چرایی و چگونگی پیدایش آنها بر شکل‌گیری نوعی دیپلماسی رقابتی در منطقه دلالت دارد که مؤلفه‌های آن را می‌توان در تغییر نوع نگرش و رویکردهای قدرت‌های بزرگ نسبت به منطقه، تغییر ماهیت روابط آنها با کشورهای آمریکای لاتین بر اساس ظرفیت‌ها و فرصت‌های موجود در این منطقه جستجو کرد. در شرایط کنونی روابط بین‌الملل، آمریکا برخلاف گذشته قادر به اعمال نفوذ گسترده در کشورهای آمریکای لاتین نیست. مهم‌ترین دلیل این امر، گذار نظم جهانی به سوی نظام چندقطبی و کاهش قدرت آمریکا است. از این‌رو، طی سالیان اخیر شاهد حضور و رقابت فزاینده

اقتصادی و سیاسی رقبای آمریکا در سطح جهانی؛ یعنی چین، روسیه و اتحادیه اروپا در آمریکای لاتین هستیم.

دیپلماسی ایالات‌متحده در آمریکای لاتین را می‌توان از یک‌طرف معطوف به مناسبات و روابط دوجانبه و منطقه‌ای این کشور با مجموعه و یکایک دولت‌های این منطقه و از طرف دیگر نوعی واکنش راهبردی نسبت به حضور و نفوذ قدرت‌های بزرگ رقیب در منطقه آمریکای لاتین دانست. روسیه به دلایل ایدئولوژیک، تلاش برای بازسازی تصویر ابرقدرتی، پاسخ به تحرکات دولت‌های غربی به رهبری آمریکا در مناطق پیرامونی خود و تلاش برای تقویت چارچوب یک نظام چندقطبی در پی گسترش روابط خود با کشورهای آمریکای لاتین است. پکن در روندی کاملاً متفاوت با مسکو به‌جای تلاش برای حضور گسترده نظامی در آمریکای لاتین به دنبال بسط روابط اقتصادی خود با این منطقه به‌منظور تعمیق نفوذ اقتصادی-سیاسی مدنظر خود، واکنش به سیاست چرخش به سمت آسیای ایالات‌متحده آمریکا و تحرکات واشنگتن در دریای چین جنوبی و تلاش برای تغییر دیدگاه ۱۱ کشور لاتینی است که تایوان را به رسمیت شناخته‌اند. اتحادیه اروپا نیز به دلیل نزدیکی فرهنگی و پیوندهای تاریخی و منافع اقتصادی در صدد تحکیم روابط همه‌جانبه سیاسی و همکاری با آمریکای لاتین است و با هدف همسورکردن کشورهای این منطقه با مواضع و اهداف خود در خصوص نهادها و موضوعات بین‌المللی همچون مهاجرت، خلع سلاح، تغییرات آب و هوایی و مواد مخدر تلاش کرده با استفاده از ابزارهای اقتصادی (تجارت، سرمایه‌گذاری و اعطای کمک‌های توسعه‌ای) و فرهنگی به نقش‌آفرینی در آمریکای لاتین به‌منظور بیشینه نمودن منافع خود کند.

بخشی از دلایل حضور هر دو کشور روسیه و چین در آمریکای لاتین تلافی حضور ایالات‌متحده آمریکا در مناطق پیرامونی خود است. در این میان، بی‌میلی بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین به تبدیل شدن به مهره روسیه یا چین در منازعه با آمریکا بسیار مهم ارزیابی می‌شود. چهار کشور ونزوئلا، کوبا، نیکاراگوئه و بولیوی به دلایل ایدئولوژیک از مهم‌ترین متحدان منطقه‌ای روسیه در آمریکای لاتین به شمار می‌آیند که می‌توانستند به این کشور در زمینه حضور نظامی کمک کنند. در این میان کوبا به‌دلیل تحولات رخ داده در روابط خود با آمریکا و اجتناب از ایجاد هر گونه تنش در روند روابط عادی‌شده با این کشور به‌شدت از دست زدن به هرگونه اقدام تحریک‌کننده علیه آمریکا اجتناب می‌کند.

در مجموع، به نظر می‌رسد که راهبرد نفوذ اقتصادی چین و استراتژی حضور اقتصادی-فرهنگی اتحادیه اروپا در آمریکای لاتین به موفقیت‌های بیشتری نسبت به راهبرد نظامی روسیه نائل شده است. حضور نظامی روسیه در آمریکای لاتین در میان‌مدت می‌تواند نوعی عامل

تهدیدکننده علیه منافع ملی آمریکا به حساب آید، اما می‌توان انتظار داشت که چین و اتحادیه اروپا در آینده نه‌چندان دور به ظرفیت‌های رقابتی اثرگذاری تا سرحد ایجاد تهدید برای دیپلماسی ایالات‌متحده آمریکا در منطقه دست یابند.

پی‌نوشت‌ها:

(۱) در پی به قدرت رسیدن باراک اوباما و مطرح شدن موضوع خروج نیروهای نظامی آمریکا از افغانستان و عراق هیلاری کلینتون، وزیر خارجه وقت ایالات‌متحده، در نوامبر سال ۲۰۱۱ با انتشار مقاله‌ای در مجله فارین پالیسی به نام «قرن اقیانوس آرام آمریکا» نوشت: «هم‌زمان با اینکه جنگ در عراق آرام گرفته و ما نیروهای خود را از افغانستان خارج می‌کنیم، آمریکا بر سر دوراهی قرار می‌گیرد. یکی از اهداف مهم آمریکا در ده سال آینده ارتقای قابل‌ملاحظه سرمایه‌گذاری‌های دیپلماسی، اقتصادی، راهبردی و غیره در آسیا و اقیانوس آرام است». انتشار این مقاله که از آن به‌عنوان اعلام سیاست موسوم به چرخش آمریکا به سمت آسیا، (Pivot to Asia) یاد می‌شود، هم‌زمان با سفرهای دوره‌ای اوباما به مناطق مذکور بود. دلایل اصلی اتخاذ این سیاست از سوی آمریکا عبارتند از احیای اقتصاد آمریکا پس از بحران مالی جهانی سال ۲۰۰۸، رشد سریع اقتصادی چین و احساس نیاز به مهار آن از سوی آمریکا، فشار افکار عمومی آمریکا برای تغییر رویه‌های سیاست خارجی آمریکا.

(۲) اتحادیه آلبا در سال ۲۰۰۴ از طریق امضای بیانیه مشترکی بین هوگو چاوز رئیس‌جمهور فقید ونزوئلا و فیدل کاسترو رهبر انقلاب کوبا تأسیس شد؛ ۹ کشور آنتیگوا و باربودا، اکوادور، بولیوی، دومینیکا، سنت لوسیا، سنت وینسنت و گرنادینس، کوبا، نیکاراگوا و ونزوئلا اعضای این اتحادیه می‌باشند. هدف اصلی آلبا این است که با اتکا به همبستگی، هم‌افزایی و امکانات کشورهای عضو، بتواند به تقویت متقابل توانایی‌ها و قابلیت‌های آنها بپردازد و به این وسیله به توسعه پایدار و مستمر این کشورها کمک کند.

(۳) لازم به ذکر است که ایالات‌متحده به دلایلی چون نزدیکی جغرافیایی، شباهت فرهنگی و روابط گسترده اقتصادی با کشورهای آمریکای لاتین همچنان به‌عنوان قدرت اول منطقه است. با این‌وجود این قدرت در مقایسه با دوران جنگ سرد شاهد افت چشمگیری بوده است.

(۴) کوبا در سال ۱۹۶۱ از سازمان کشورهای آمریکایی اخراج شده و موفق به حضور در اجلاس این سازمان نگردیده بود. این کشور در سال ۲۰۱۵ با چراغ سبز آمریکا دوباره به سازمان مذکور بازگشت.

(۵) در ۱۳ مهرماه سال ۱۳۹۴، اتحادیه ترانس پاسیفیک میان ۱۲ کشور ژاپن، مالزی، ویتنام، برونئی، استرالیا، سنگاپور، نیوزیلند، کانادا، آمریکا، پرو، مکزیک و شیلی نهایی شد. بر اساس این معاهده تعرفه مالیاتی بیش از ۱۸ هزار کالای تجاری ظرف مدت ۵ سال (با احتساب زمانی که هر یک از کشورهای ذی‌نفع برای تصویب و اجرای معاهده صرف خواهند کرد) و بسیاری از قیدوبندهای اعمال‌شده بر یک پهنه جغرافیایی وسیع با جمعیتی معادل ۸۰۰ میلیون نفر حذف خواهد شد.

(۶) گروه بریکس یک گروه بین‌المللی متشکل از کشورهای برزیل، روسیه، هند، چین و آفریقای جنوبی است. نام این گروه از ترکیب حروف نخست دولت‌های عضو آن در زبان انگلیسی حاصل شده است.

(۷) بلیز، جمهوری دومینیک، السالوادور، گواتمالا، هائیتی، هندوراس، نیکاراگوئه، پاناما، پاراگوئه، سنت لوسیا، سنت کیتس و نویس، سنت وینسنت و گرنادینس ۱۱ کشور لاتینی می‌باشند که تایوان را به رسمیت شناخته‌اند.

(۸) مرکوسور در ماه مارس ۱۹۹۱ با امضای پیمان آسونسیون در پایتخت پاراگوئه میان کشورهای جمهوری فدرال برزیل، جمهوری آرژانتین، جمهوری پاراگوئه و جمهوری اروگوئه پایه‌گذاری شد. هدف از تأسیس این نهاد

دستیابی به یکپارچگی اقتصادی میان کشورهای امضاکننده پیمان از طریق ایجاد جریان آزاد کالا و خدمات در میان اعضا، تعیین تعرفه مشترک خارجی، قبول سیاست‌های مشترک بازرگانی و هماهنگی سیاست‌های اقتصادی کلان و منطقه‌ای و نیز ترویج و تشویق تجارت میان اعضا با آرمان تشکیل یک بازار مشترک اقتصادی گسترده و فراگیر در آمریکای جنوبی بوده است. در حال حاضر مرکوسور پنج عضو اصلی دارد. ونزوئلا در سال ۲۰۰۵ به عضویت کامل سازمان پذیرفته شده است.

(۹) اتحادیه کشورهای آمریکای لاتین و کارائیب (سلاک) با امضای اعلامیه کاراکاس در سوم دسامبر سال ۲۰۱۱ به‌طور رسمی اعلامی موجودیت کرد. همه کشورهای آمریکای شمالی، مرکزی و جنوبی، به‌جز ایالات‌متحده، کانادا و قلمروهای کوچک تحت سلطه کشورهای فرانسه، هلند، دانمارک و انگلستان جزو این اتحادیه هستند. این اتحادیه تا قبل از دسامبر سال ۲۰۱۴ (پیش از تثبیت روابط دیپلماتیک کوبا و آمریکا) به‌عنوان رقیب سازمان کشورهای آمریکایی قلمداد می‌شد.

(۱۰) اونسور اتحادیه‌های منطقه‌ای متشکل از ۱۲ کشور آرژانتین، بولیوی، برزیل، شیلی، کلمبیا، اکوادور، پاراگوئه، گویان، پرو، سورینام، اروگوئه و ونزوئلا است. پیش‌تر این اتحادیه، جامعه کشورهای آمریکای جنوبی نام گرفته بود که در جریان اولین اجلاس انرژی آمریکای جنوبی که در ۱۶ آوریل ۲۰۰۷ برگزار شد به اونسور تغییر نام داد. مقر اونسور در کیتو پایتخت اکوادور قرار دارد.

(۱۱) این معاهده ناظر بر اعلام آمریکای لاتین به‌عنوان نخستین منطقه عاری از سلاح‌های هسته‌ای است. تمام کشورهای نیمکره غربی به‌غیر از آمریکا و کانادا عضو این معاهده می‌باشند. آلفونسو گارسیا رولز، دیپلمات مکزیکی برنده جایزه صلح نوبل در سال ۱۹۸۲، پیشگام اصلی این پیمان بود.

منابع فارسی

ساعی، احمد (۱۳۷۸)، *مسائل سیاسی و اقتصادی جهان سوم*، تهران: سمت.
نقیب‌زاده، احمد (۱۳۸۵)، «بررسی تطبیقی نگاه اروپا و آمریکا به آمریکای لاتین و پیامدها»، *اطلاعات سیاسی و اقتصادی*، شماره ۲۲۶ و ۲۲۵: ۱۳۱ - ۱۲۰.

والرشتاین، امانوئل (۱۵ دی ۱۳۸۵)، «گرایش به چپ»، ترجمه عسگر قهرمان‌پور، *همشهری دیپلماتیک*.

دویچ، کارل و دیگران (۱۳۷۵)، *نظریه‌های روابط بین‌الملل*، ترجمه وحید بزرگی، جلد اول، تهران: جهاد دانشگاهی.

ونت، الکساندر (۱۳۸۵)، «اقتدارگرایی چیزی است که دولت‌ها خودشان می‌فهمند»، در اندرو لینکلینتر (ویراستار)، *جامعه و همکاری در روابط بین‌الملل*، ترجمه بهرام مستقیمی، تهران: وزارت امور خارجه.

شریعتی‌نیا، محسن و ام‌البنین توحیدی (۱۳۸۸)، *سیاست خارجی توسعه‌گرا: تجربه چین*، تهران: معاونت پژوهش‌های سیاست خارجی مرکز تحقیقات استراتژیک.

مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۴)، *تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل*، تهران: سمت.
کاردوزو هنریک، فرناندو (۱۳۵۹)، *وابستگی و توسعه در آمریکای لاتین*، ترجمه حسامیان و دیگران تهران: تندر.

منابع لاتین

- Aguirra, Luis Maria (2005), "Relations Between Latin America and The US: Balance and Prospects" in: *Politics and Social Movements in an Hegemonic World: Lessons from Africa, Asia and Latin America*, Edited by Atilio A. Boro and Gladys Lechini (Buenos Aires: Clacso).
- Anand, Sara (2010), "*Leftism in Latin America*", (23/12/2015), Available At: www.seechgeek.com/extem/download/.../leftism.pdf.
- Blank, Stephen (2010), "*Challenges to Security in the Hemispheres Task Force*", (23/11/2015), Center for Hemispheric Policy, available at: http://www.miami.edu/index.h/ch/task_force_policy_aers/challenges_to_security_in_the_hemispheres_task_force/
- Christensen, Thomas J. (1996), "Chinese Real politic: Reading China's Worldview", *Foreign Affairs*, Vol.75, No.5: 37-52.
- Council on Hemispheric Affairs* (2014), "Russia and Latin America: Geopolitical posturing or International partnership?"
- Defang, Kong (July 18, 2014), "Cyberspace Sovereignty Should be Respected", *China Daily*.
- European Community Studies Association (2014), "Study on Latin America, The Caribbean and Eastern Europe: potential For Economic Exchange", *Barcelona Center for International Affairs*.
- Farah, Douglas & Eustacia Reyes, Liana (2015), "*Perspectives on the Americas*", Center for Hemispheric policy.
- Fengtian, Qi (July 15, 2014), "Xi's Tour of Latin America Offers Vital Regional Trade Cooperation", *Global Times*.
- Fiegel, Brenda (2014), "Growing Military Relations Between Nicaragua and Russia", *Small War Journal*.
- France-Press (2008), "Russia Asks to Be Admitted as an Observer in the UNASUR Defense Council", *France-Press*.
- Glaser, Bonnie (2012), "*Armed Clash in South China Sea*", (23/12/2015), CRS, available at: <http://www.cfr.org/world/armed-clash-south-china-sea/27883>
- Grimmett, Richard and Paul. K Kerr (2012), *Conventional Arms Transfers to Developing Nations 2004-2011*, Library Of Congress, Congressional Research Service.
- Hilton, Isabel (2013), "China in Latin America: hegemonic challenge?", *Norwegian Peace Building Resource Center*.

- Lulko, Lyuba (Feb 17, 2015), "Russian armed forces returning to Latin America" *English Pravda*, available at: http://www.pravdareport.com/russia/politics/17-02-2015/129844-russia_returning_latin_america-0/.
- Mark. A, Smith (2008), *A Russian Chronology: April- June 2008*, Shrivenham Advanced Research and Assessment Group (ARAG).
- Official website of Russia's Presidency in BRICS (2010), "Previous BRICS summits", (25/1/2016), available at: http://en.brics2015.ru/russia_and_brics/20150301/19545-rint.html
- Roger, Tim (2015), "Nicaragua's interest in Russian fighter jets could trigger the stupidest arms race ever", available at: <http://fusion.net/story/108985/nicaraguas-interest-in-russian-fighter-jets-could-trigger-the-stuידest-arms-race-ever/>
- Ron, Genini (2010), "Latin America in World War I" (25/12/2010), Available At: <http://www.worldwar1.com/sfla.htm>
- Roy, Joaquin (2012), European Union-Latin American Relations in a Turbulent Era, In *TransAtlantic Relations and Modern Diplomacy: An Interdisciplinary Examination*, Taylor and Francis.
- "Stupidest Arms Race Ever", (2/12/2015), available at: <http://fusion.net/story/108985/nicaraguas-interest-in-russian-fighter-jets-could-trigger-the-stuידest-arms-race-ever/>
- Teichman, J. (2002), "Latin America in the Era of Globalization: Inequality, Poverty and Questionable Democracies", *University of Toronto Centre for International Studies Working Paper*.
- Valderrama, M. (2004), *Development Cooperation, European Union, Latin America: Overview and Prospects*, RIMISP and ICCO.
- Wang, Yi (2014), "Seize New Opportunities, Embark on New Path and Write New Chapter", *Ministry of Foreign Affairs of the People's Republic of China*.
- Yang, Yingjie (July 17, 2014), "Brics Bank Offers Alternative", *Global Times*.
- Yuwen, Deng, and Jonathan Sullivan (2014), "China's ties with Latin America counter US rebalance Policy", *South China Morning Post*.
- Zhong, Sheng (July 17, 2014), "BRICS Radiate with Common Aspirations", *People's Daily*.
- Zygar, Mikhail & Taratuta, Yulia (2008), "Igor Sechin Tested a New Approach to Cuba", *Kommersant Moscow*.